

کتاب واژگان دو هزار یک کتاب معمولی نیست. یادگیری واژگان، بخش اساسی، در یادگیری زبان انگلیسی کنکور است. بنابراین، دو هزار به شما کمک می‌کند تا نه تنها بر واژگان کتاب‌های درسی خود مسلط شوید بلکه با واژگان فراتر از سطح کتاب درسی ولی در راستای کنکور آشنا شده و در صورت نیاز (با مشورت معلم خود) آن‌ها را فرا گیرید.

کتاب واژگان دو هزار در دو بخش اصلی تنظیم شده است:

بخش اول: فراگیری درس به درس واژگان

در این بخش:

- ۱- با کلیه لغات مهم که در متن هر درس و یا تمرین‌های آن به کار رفته، آشنا می‌شوید.
- ۲- هم‌خانواده‌های آن کلمه نیز در جدولی در مقابل آن آمده است.
- ۳- فونتیک و نوع کلمه (اسم، فعل، صفت و قید) هر لغت ذکر شده است.
- ۴- برای هر کلمه، سه مثال آورده شده که سعی شده است مثال اول از جملات کتاب، **مثال دوم از جملات کنکورهای قدیم** و مثال سوم یک جمله تألیفی باشد.
- ۵- برای دانش‌آموزانی که با تلفظ این لغات مشکل دارند راه‌حل خوبی ارائه دادیم به این صورت که در بالای هر بخش (unit) یک بارکد وجود دارد که اگر با موبایل خود آن را از طریق برنامه QR Code Scanner اسکن کنید می‌توانید به تلفظ این کلمات، به صورت صوت دسترسی پیدا کنید و یا این‌که از سایت دریافت، صوت این کلمات را به صورت رایگان دانلود کنید.

مشاوره‌ی ۱: دانش‌آموزانی که لغت‌ها رو یاد گرفتید ولی نمی‌تونید از عهده‌ی تست‌های واژگان بریابید! اصلاً نگران نباشید! فقط کافیه بخش اول کتاب دو هزار را طی مراحل زیر مطالعه کنید:

مرحله اول: هر جمله را بدون در نظر گرفتن ترجمه‌ی آن، برای خودتان ترجمه کنید.
مرحله دوم: در این مرحله، ترجمه‌ی خودتان را با ترجمه‌ی کتاب دو هزار مقایسه کنید و تحلیل کنید (یعنی ببینید کجای جمله را درست ترجمه نکردید) بازم تأکید می‌کنیم حتماً تحلیل کنید.

بعد از انجام دادن این مراحل حتماً ترجمه کردنتان خوب خواهد شد و به راحتی از عهده‌ی تست‌های واژگان برمی‌آیید.

بخش دوم: ضمیمه‌ها

در این بخش با ضمیمه‌های متنوعی روبرو می‌شوید:

ضمیمه (۱): لغات سال هفتم، هشتم، و نهم

کلیه‌ی لغات هفتم، هشتم و نهم در این بخش آمده است.

ضمیمه (۲): لغات سال دهم، یازدهم، و دوازدهم

کلیه‌ی لغات ریز و درشت سال دهم، یازدهم و دوازدهم به تفکیک آمده است.

مشاوره‌ی ۲: چنان‌چه مغز انسان، مطلبی را هشت روز متوالی ببیند و بخواند می‌تواند آن را به حافظه‌ی بلند مدت انتقال دهد. به همین دلیل در این بخش، در بالای هر جدول هشت خانه دیده می‌شود که بعد از هر بار خواندن، باید یکی از خانه‌ها را پر کنید. برای مثال روز اول خانه‌ی اول را پر می‌کنید و روز دوم خانه‌ی اول روز دوم و خانه‌ی دوم روز اول را پر می‌کنید و به همین ترتیب تا روز هشتم. بعد از پر شدن هشت خانه، آن لغت‌ها در حافظه بلند مدت شما ذخیره می‌شود.

ضمیمه (۳): لغات پنهان بخش شنیداری

کلیه‌ی لغات پنهان در بخش شنیداری، که به صورت مکتوب در کتاب درسی نیامده است ولی در صوت کتاب‌های دهم تا دوازدهم ذکر شده است.

ضمیمه (۴): اصطلاحات

کلیه‌ی اصطلاحات سال هفتم تا دوازدهم در این بخش آمده است.

ضمیمه (۵): مترادف‌ها و متضادها

کلیه‌ی مترادف‌ها و متضادهای سال دهم تا دوازدهم در این بخش به کار رفته است.

ضمیمه (۶): ضرب‌المثل‌ها

کلیه‌ی ضرب‌المثل‌های کتاب سال دوازدهم با ترجمه در این بخش گنجانده شده است.

ضمیمه (۷): هم‌آیندها

کلیه هم‌آیندهای سال دهم تا دوازدهم (عبارت‌هایی که معمولاً با هم به کار می‌روند) را در این قسمت می‌بینید.

ضمیمه (۸): تنظیم الفبایی واژگان

در این بخش، کلیه واژگان کتاب‌های سال دهم تا دوازدهم به ترتیب الفبا تنظیم شده‌اند تا اگر معنای واژه‌ای را فراموش کرده‌اید و نمی‌دانید که مربوط به کدام کتاب است بتوانید به راحتی آن را بیابید حتی در ابیید که لغت مورد نظر مربوط به کدام درس بوده است.

ضمیمه (۹): ۵۰۴ لغت ضروری

در این بخش، ۵۰۴ لغت ضروری، از کتاب معروف ۵۰۴، ذکر شده است که معمولاً برای دانش‌آموزانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که در مبحث درک مطلب به دامنه‌ی لغت بیشتری نیاز دارند.

ضمیمه (۱۰): افعال بی‌قاعده

در این بخش، افعال بی‌قاعده‌ی مهم و ضروری همراه با تلفظ آن‌ها به صورت بارکد ذکر شده است که باید آن را اسکن کنید و صوت آن را گوش کنید و همچنین تصویر آن را نیز ببینید.

ضمیمه (۱۱): لغات ضروری منحصراً زبان

در این بخش، کلیه لغات ضروری برای دانش‌آموزان منحصراً زبان آمده است که برای دسترسی به این لغات مجدداً باید بازگردید صفحه مورد نظر را اسکن کنید و یا از سایت دریافت، دانلود کنید.

در پایان فرصت را غنیمت شمرده و مراتب قدردانی خودمان را از:

- ♦ جناب آقای دکتر هامون سبطی عزیز مدیر مسئول انتشارات دریافت،
 - ♦ دوست و همکار عزیزمان جناب آقای علی امین صادقیه مدیر تولید که صبورانه این کتاب را مطالعه کردند و نظرات بسیار ارزنده‌ای ارائه نمودند،
 - ♦ زحمات بی دریغ سرکار خانم سوری درزی مسئول انفورماتیک که در طراحی زیبای آیکن‌ها، نمادها و مخصوصاً بارکدها نقش بسزایی داشتند،
 - ♦ سرکار خانم مینا طاهرشمس که با دقت و وسواس زیاد این کتاب را صفحه‌آرایی کردند،
 - ♦ آقای محمد جواد مبین‌زاده که در ویراستاری این کتاب زحمت زیادی کشیدند،
 - ♦ خانم دنیا جهانگیری و آقای عباس صابری که در تدوین بخشی از این کتاب بسیار زحمت کشیدند،
- اعلام می‌نماییم.

مولفان کتاب دو هزار

تیرماه ۹۸

دیدگاهتان را با مولفان به اشتراک بذارید:

Millennium.kordafshari@gmail.com

mohammadreza.izd@gmail.com

VISION 1 12

UNIT 1: Saving Nature 12

Part 1 12

Part 2 19

Part 3 25

Unit 2: Wonders of Creation 32

Part 1 32

Part 2 39

Part 3 46

Unit 3: The Value of Knowledge..... 55

Part 1 55

Part 2 62

Part 3 68

Unit 4: Traveling the World..... 76

Part 1 76

Part 2 83

Part 3 90

VISION 2 97

UNIT 1: Understanding People..... 98

Part 1 98

Part 2 104

Part 3	112
--------------	-----

UNIT 2: A Healthy Lifestyle 119

Part 1	119
--------------	-----

Part 2	125
--------------	-----

Part 3	132
--------------	-----

UNIT 3: Art and Culture 139

Part 1	139
--------------	-----

Part 2	146
--------------	-----

Part 3	153
--------------	-----

VISION 3 161

Unit 1: Sense of Appreciation 162

part 1.....	162
-------------	-----

part 2.....	169
-------------	-----

Part 3	176
--------------	-----

part 4.....	184
-------------	-----

Unit 2: Look it up 192

Part 1	192
--------------	-----

Part 2	199
--------------	-----

part 3.....	206
-------------	-----

Unit 3: Renewable Energy 215

Part 1	215
--------------	-----

Part 2	222
--------------	-----

part 3.....	228
-------------	-----

Appendix I	242
Vocabulary list - Prospect 1- 3	242
Appendix II	262
Vocabulary list - Vision 1	262
Vocabulary list - Vision 2	273
Vocabulary list - Vision 3	293
Appendix III	316
Listening Hidden Words.....	316
Appendix IV	318
Idioms.....	318
Appendix V	324
Synonyms and Antonyms.....	324
Appendix VI	335
Proverbs.....	335
Appendix VII	336
Collocations.....	336
Appendix VIII	339
Alphabetical word list	339
Appendix IX	372
504 Essential Words	372
Appendix X	394
Irregular Verbs.....	394
Appendix XI	400
Exclusive Essential Words for English Language Students.....	400

واژگان

سال
دهم

کتاب

درس
10

VISION 1

UNIT 1: Saving Nature

Part 1

1. protect (v.) /prə'tekt/ حمایت کردن، محافظت کردن



- There are some plans to **protect** the Iranian Cheetah's homes.

برای **حفاظت** از محل زندگی چیتاهای ایرانی برنامه‌هایی وجود دارد. (کتاب درسی، ص ۱۹)

protection	n.	حفاظت
protective	adj.	حفاظتی
protected	adj.	محافظت‌شده

- Physical exercise can **protect** you against heart diseases.

فعالیت بدنی می‌تواند از شما در مقابل بیماری‌های قلبی **محافظت کند**. (هنر - ۸۸)

- In the Louvre museum the thick glasses **protect** the paintings and extensive collection of early photographs.

در موزه لوور شیشه‌های ضخیم از نقاشی‌ها و کلکسیون گسترده عکس‌های قدیمی **محافظت می‌کنند**.

2. destroy (v.) /di'strɔɪ/ خراب کردن، از بین بردن

destroyer	n.	نابودگر
destruction	n.	ویرانی
destructive	adj.	مخرب

- Some people are **destroying** the jungles.

برخی از مردم در حال **از بین بردن** جنگل‌ها هستند. (جمله صفحه ۲۰ کتاب درسی)

- In 2003 Bam earthquake, many buildings were totally **destroyed**.

در زلزله سال ۲۰۰۳ بم، بسیاری از ساختمان‌ها کاملاً **تخریب شدند**.

- In the World War I, major cities were **destroyed** and a lot of children lost their parents.

در جنگ جهانی اول بسیاری از شهرهای بزرگ **ویران شدند** و کودکان زیادی والدین خود را از دست دادند.



3. forest (n.) /'forəst/ جنگل

- I went to Golestan **forest**.
من به جنگل گلستان رفتم. (کتاب درسی، ص ۲۲)
- A large area of land that is covered with trees is called a **forest**.
منطقه وسیعی از زمین که با درخت پوشیده شده است **جنگل** نامیده می‌شود.
- During summer vacation there is a two-week camp in the **forest** for those who enjoy the nature and wildlife.
در طول تعطیلات تابستان برای افراد علاقه‌مند به حیات وحش و طبیعت یک اردوی دو هفته‌ای در **جنگل** وجود دارد.

4. die out (phrasal verb) /daɪ aʊt/ ازبین رفتن، منقرض شدن

- The Persian lions **died out** about 75 years ago.
شیرهای ایرانی حدود ۷۵ سال پیش **ازبین رفتند**. (جمله صفحه ۲۰ کتاب درسی)
- Some diseases such as leprosy and polio have completely **died out**.
برخی بیماری‌ها مثل جذام و فلج اطفال به‌طور کامل **ازبین رفته‌اند**.
- Experts believe that the population of Cheetahs is in danger of **dying out** in the near future.
کارشناسان بر این باورند که چیتاها در معرض خطر **انقراض** در آینده‌ای نزدیک قرار دارند.

5. natural (adj.) /'nætʃərəl/ طبیعی

- Tooran is a **natural** home of the Persian zebra.
توران محل زندگی **طبیعی** گورخرهای ایرانی است. (جمله صفحه ۲۱ کتاب درسی)
- People have always used **natural** products as medicine.
مردم همیشه از محصولات **طبیعی** به عنوان دارو استفاده کرده‌اند. (تجربی - ۸۹)
- In **natural** disasters like earthquake the Red Cross sends its members to residential areas immediately.
در بلایای **طبیعی** مثل زلزله صلیب سرخ اعضای خود را سریعاً به مناطق مسکونی می‌فرستد.

**6. injured (adj.)** /'ɪndʒəd \$ -əd/ **زخمی، مصدوم**injure v. **مصدوم شدن**

- They hope to save the **injured** animal.

آن‌ها امیدوارند که حیوان **زخمی** را نجات دهند. (جمله صفحه ۲۱ کتاب درسی)

- Two people died in the car accident and three others were seriously **injured**.

دو نفر در تصادف اتومبیل فوت و سه نفر دیگر به شدت **زخمی** شدند.

- Brazil national football coach is extremely worried about the two **injured** players for the world cup final.

مربی تیم ملی فوتبال برزیل شدیداً نگران دو بازیکن **مصدوم** برای فینال جام جهانی است.

7. plain (n.) /pleɪn/ **دشت**

- Moghan **plain** is a nice place in the North-West of Iran.

دشت مغان یک مکان زیبا در شمال غربی ایران است. (جمله صفحه ۲۱ کتاب درسی)

- A particular area or part of earth which is mostly surrounded by mountains is called **plain**.

یک منطقه خاص یا قسمتی از زمین که بیشتر آن به وسیله کوه‌ها احاطه شده **دشت** نامیده می‌شود.

- The vast **plains** of central Mexico are full of flowers and fences surrounding them.

دشت‌های وسیع مرکزی مکزیک پر از گل هستند و حصارهایی آن‌ها را احاطه کرده‌اند.

8. future (n.) /'fju:tʃə \$ -ər/ **آینده**

- Everyone needs to plan for the **future**.

هر کسی باید برای **آینده** برنامه‌ریزی کند. (جمله صفحه ۲۱ کتاب درسی)

- The government's economic policies are going to improve in the near **future**.

سیاست‌های اقتصادی دولت در **آینده‌ای** نزدیک بهبود خواهند یافت. (خارج - ۸۹)



- Parents are usually worried about their children's **future** and the problems they may face in their lives.

والدین معمولاً نگران آینده فرزندان شان و مشکلاتی که ممکن است در زندگی با آنها مواجه شوند هستند.

9. **instead (adv.)** /ɪn'sted/ به جای

- People cut trees and destroy lakes and make homes and roads **instead**.

مردم درختان را قطع و دریاچه‌ها را نابود می‌کنند و به جای آنها خانه و جاده می‌سازند. (جمله صفحه

۲۲ کتاب درسی)

- **Instead** of wasting time you'd better do something important.

به جای وقت تلف کردن بهتره یک کار مهم انجام بدی.

- I studied all day and I'm too tired to work. How about going to the movies **instead**?

من تمام روز را درس خواندم و خسته‌تر از آنم که کار کنم. نظرت در مورد رفتن به سینما به جای آن چیست؟

10. **recently (adv.)** /'ri:səntli/ اخیراً

recent adj. تازه

- **Recently**, families are paying more attention to nature.

اخیراً، خانواده‌ها به طبیعت توجه بیشتری می‌کنند. (جمله صفحه ۲۲ کتاب درسی)

- The doctor did everything he could to make sure that his instructions were **recently** followed.

دکتر هر کاری که می‌توانست انجام داد تا مطمئن شود تمام دستورالعمل‌هایش اخیراً به درستی اجرا

شده‌اند. (هنر - ۸۶)

- **Recently**, the leaders gathered in the White House to find a solution for the people who have lost their jobs in the US.

اخیراً رهبران در کاخ سفید دور هم جمع شدند تا یک راه‌حل برای افرادی که کارشان را در آمریکا از دست داده‌اند بیابند.



11. pay attention (v.) /peɪ ə'tenʃən/ توجه کردن

- Recently, families are **paying** more **attention** to nature.
اخیراً، خانواده‌ها به طبیعت **توجه** بیشتری می‌کنند. (جمله صفحه ۲۲ کتاب درسی)
- The government never **pays** any **attention** to pre-school education.
دولت هیچ‌گاه به تحصیلات پیش دبستانی **توجه** نمی‌کند.
- If you want to do well in the test, you have to **pay attention** to the teacher; which is the key to success.
اگر می‌خواهی در امتحان خوب عمل کنی، باید به معلم **توجه کنی**؛ که این کلید موفقیت است.

12. take care of (v.) /teɪk keɪ ə:v/ مراقب کردن از

- When people **take care of** Cheetahs, the number of this animal will increase.
وقتی مردم از چیتاها **مراقبت** کنند، تعداد این حیوان افزایش می‌یابد. (جمله صفحه ۲۳ کتاب درسی)
- Someone has to **take care of** them 24 hours a day.
یک نفر مجبور است ۲۴ ساعته از آن‌ها **مراقبت** کند.
- After that terrible accident, he has to **take care of** his sick mother and spend a lot of time with her.
بعد از آن تصادف وحشتناک، او مجبور است از مادر بیمارش **مراقبت** کند و زمان زیادی با او بگذراند.

13. increase (n., v.) /ɪn'kri:s/ افزایش، افزایش دادن، افزایش یافتن

- People need more places for living when their number **increases**.
وقتی تعداد (جمعیت) مردم **افزایش** می‌یابد، به مکان‌های بیشتری برای زندگی نیاز دارند. (جمله صفحه ۲۳ کتاب درسی)
- The office is going to **increase** working hours from 25 to 30 per week.
اداره قصد دارد ساعت کاری را از ۲۵ به ۳۰ ساعت در هفته **افزایش** دهد. (تجربی - ۸۵)



- Because of serious economic problems in 2018, the price of home appliances has **increased** by 20%.

به خاطر مشکلات جدی اقتصادی در سال ۲۰۱۸، قیمت لوازم خانگی تا ۲۰ درصد افزایش یافته است.

14. **endanger (v.)** /ɪnˈdeɪndʒə \$ -ər/ **به خطر انداختن** endangered adj. **در معرض خطر**

- When only a few number of an animal live on earth, it means that it is an **endangered** animal.

وقتی تنها تعداد کمی از یک نوع حیوان روی زمین زندگی می کنند یعنی آن حیوان **در خطر** (انقراض) است. (جمله صفحه ۲۳ کتاب درسی)

- Many plants and animals are **endangered** because of pollution.
- گیاهان و حیوانات بسیاری به خاطر آلودگی **در معرض خطر** هستند.

- The pilot **endangered** the lives of his passengers by making a terrible mistake.

خلبان با اشتباه وحشتناکی که مرتکب شد، جان مسافران را **به خطر انداخت**.

15. **especially (adv.)** /ɪˈspeʃəli/ **مخصوصاً** بخصوص

- He takes photos **especially** from different places.

او **مخصوصاً** از مکان های مختلف عکس برداری می کند. (جمله صفحه ۲۶ کتاب درسی)

- Something which transports people or things from place to place **especially** on land is called a vehicle.

چیزی که مردم یا اشیا را از مکانی به مکان دیگر **مخصوصاً** از طریق زمین انتقال می دهد وسیله نقلیه نامیده می شود. (سراسری - ۸۴)

- Taking the IELTS test is important, **especially** for those who want to move to another country.

شرکت در امتحان آیلتس، **بخصوص** برای کسانی که می خواهند مهاجرت کنند مهم است.



16. attention (n.) /ə'tenʃən/ توجه

- If we don't pay **attention** to our world, we will lose many plants and animals.

اگر ما به جهان خود **توجه** نکنیم، بسیاری از گیاهان و جانوران را از دست خواهیم داد. (جمله کتاب درسی)

- There is too little **attention** about the present state of the German economy.

توجه بسیار کمی در مورد وضعیت فعلی اقتصاد آلمان وجود دارد. (انسانی _ ۸۶)

- In the VIP restaurants, **attention** to customers is very important; waiters are considerably polite.

در رستوران‌های درجه یک (VIP)، **توجه** به مشتری‌ها بسیار مهم است؛ خدمتکاران به طور قابل ملاحظه‌ای مؤدب هستند.

17. add (v.) /æd/ افزودن. زیاد کردن

- The new president is planning to **add** 10,000 job opportunities within the next 6 months.

رئیس‌جمهور جدید قصد دارد ۱۰,۰۰۰ فرصت شغلی در ۶ ماه آینده **ایجاد** کند.

- The chef forgot to **add** some salt to the soup.

سرآشپز فراموش کرد مقداری نمک به سوپ **اضافه** کند.

- Tom **added** his name to the list of people who wanted to take part in the test. I hope he'll succeed.

تام نام خود را به لیست افرادی که می‌خواستند در امتحان شرکت کنند

اضافه کرد. امیدوارم او موفق شود.



Part 2

1. nature (n.) /'neɪtʃə \$ -tʃər/ طبیعت

natural	adj.	طبیعی
naturally	adv.	به طور طبیعی

- Nowadays, many people are taking care of **nature**.

این روزها مردم در حال مراقبت کردن از **طبیعت** هستند. (کتاب درسی، ص ۲۴)



- Some people believed that much of modern human depression was not due to **nature**.

بعضی از مردم باور داشتند که بیشتر افسردگی انسان امروزی به خاطر **طبیعت** نبود. (ریاضی - ۸۴)

- Saving **nature** is so important and people should do it as soon as possible. نجات دادن **طبیعت** خیلی مهم است و مردم باید آن را هرچه سریع تر انجام دهند.

2. divide (v.) /də'vaɪd, dɪ'vaɪd/ تقسیم کردن، جدا کردن

- Can you **divide** the above animals?

جدایی، تقسیم n. division

آیا می‌توانید حیوانات بالا را **تقسیم** کنید؟ (صفحه ۱۸ کتاب درسی)

- psychologists generally **divide** memory into at least two types; short-term memory and long-term memory.

روانشناسان به طور کلی حافظه انسان را دسته کم به دو نوع **تقسیم** می‌کنند: حافظه کوتاه مدت و حافظه بلند مدت. (تجربی - ۸۵)

- **Dividing** responsibilities and working in groups helps us do everything the best way and avoid any probable mistakes.

تقسیم مسئولیت‌ها و کار گروهی به ما کمک می‌کند هر چیز را به بهترین شکل ممکن انجام داده و از هر گونه اشتباه احتمالی پرهیز کنیم.

**3. hopefully (adv.)** /'həʊpəfəli \$ 'həʊp-/ امیدوارانه، خوشبختانه

- Hopefully, people will pay more attention to wildlife in the zoo.

امیدواریم مردم به حیوانات حیات وحش در باغ وحش توجه بیشتری داشته باشند. (جمله صفحه ۱۹ کتاب درسی)

hopeful	adj.	امیدوار
hope	v., n.	امید، امید داشتن

- Hopefully, inflation will decrease in our country but it takes time.
امیدواریم، تورم در کشورمان کاهش پیدا کند اما این زمان بر است.
- Hopefully, you won't have any problem after getting visa and you can travel outside the country easily.
امیدوارم بعد از گرفتن ویزا هیچ مشکلی نداشته باشی و بتوانی به راحتی به خارج از کشور سفر کنی.

4. save (v.) /serv/ نجات دادن - نگاه داشتن

- They hope to save the injured animal.
آن‌ها امیدوارند حیوان آسیب دیده را نجات دهند. (جمله صفحه ۲۱ کتاب درسی)
- The program will automatically save any documents that you open.
این برنامه هر فایلی که باز کنید را به طور خودکار ذخیره خواهد کرد. (خارج - ۸۴)
- She doesn't have a money-making job, but she tries to save some money every month to buy a house by the end of the year.
او شغل پر درآمدی ندارد، اما سعی می‌کند هر ماه مقداری پول ذخیره کند تا آخر سال یک خانه بخرد.

5. pilot (n.) /'paɪlət/ خلبان هواپیما

- Amin Askari is a pilot. He is 40 years old.
امین عسکری یک خلبان است. او ۴۰ سال دارد. (جمله صفحه ۳۸ کتاب درسی)
- The pilot landed the plane safely, but there was a crash afterwards.
خلبان هواپیما را ایمن به زمین نشاند اما بعداً تصادفی رخ داد. (ریاضی - ۹۰)



- Although the plane caught fire, but the **pilot** could land the plane.

اگرچه هواپیما آتش گرفته بود اما **خلبان** توانست هواپیما را به زمین بنشاند.

6. a few (determiner) /ə'fju:/ تعداد کم

- One of them is the black bear which lives in **a few** part of the country.

یکی از آن‌ها خرس سیاه است که در بخش‌های **کمی** از کشور زندگی می‌کند. (جمله صفحه ۳۸ کتاب درسی)

- His mother was a former teacher and taught him **a few** things, but he was mostly self-educated.

مادرش قبلاً معلم بود و چیزهای **اندکی** به او یاد داد اما بیشتر خود آموخته بود. (ریاضی - ۸۸)

- I invited a lot of friends around for my birthday party, but only **a few** of them came.

من دوستان زیادی را برای جشن تولدم دعوت کردم، اما فقط **تعداد کمی** از آن‌ها آمدند.

7. human (n.) /'hju:mən/ انسان

humanity n. انسانیت

- All **humans** must take care of nature.

تمام **انسان‌ها** باید از طبیعت مراقبت کنند. (جمله صفحه ۲۱ کتاب درسی)

- The brain stores the information that is the result of **human** thoughts and feelings.

مغز اطلاعاتی را ذخیره می‌کند که نتیجه افکار و احساسات **انسان** است. (تجربی - ۸۵)

- There is no doubt that the war between Iran and Iraq caused a lot of people suffer and **human** rights were ignored.

بدون شک جنگ میان ایران و عراق موجب رنج مردم زیادی شد و حقوق **بشر** نادیده گرفته شد.

8. alive (adj.) /ə'laɪv/ زنده

- Now there are only a few Iranian cheetahs **alive**.

در حال حاضر تنها تعداد کمی از چیتاهای ایرانی **زنده** هستند. (صفحه ۲۲ کتاب درسی)



- Yesterday, my friend celebrated his 18th birthday and he is so happy to be **alive** after the terrible car accident.

دوستانم دیروز تولد هجده سالگی اش را جشن گرفت و خیلی خوشحال است که بعد از آن تصادف اتومبیل وحشتناک **زنده** است. (پزشکی - ۸۵)

- The police was ordered to find the killer and bring him back **alive**. But they had to shot him while has was running away.
- پلیس دستور داشت که قاتل را بیاورد و **زنده** بازگرداند. اما آن‌ها مجبور شدند هنگام فرار به او شلیک کنند.

9. hear (v.) /hɪə \$ hɪr/ شنیدن

- I am sorry. I couldn't **hear** what you said. متأسفم. **نشنیدم** چه گفتی.

- When she **heard** her father was dying, immediately went to the hospital and arrived just on time.

زمانی که او **شنید** پدرش دارد می‌میرد فوراً به بیمارستان رفت و به موقع به آنجا رسید. (انسانی - ۸۸)

- The teacher told us when we **hear** a presentation, we must be able to summarize it.

معلم به ما گفت زمانی که یک سخنرانی را **می‌شنویم**، باید بتوانیم آن را خلاصه کنیم.

10. wildlife (n.) /'waɪldlaɪf/ حیات وحش

- Students learn about saving **wildlife**, and some hunters do not go hunting anymore.

دانش‌آموزان دربارهٔ نجات **حیات وحش** یاد می‌گیرند و برخی شکارچیان دیگر به شکار نمی‌روند.

(صفحه ۲۲ کتاب درسی)

- Fathers will teach their children saving **wildlife**.

پدران به بچه‌هایشان چگونگی نجات **حیات وحش** را یاد خواهند داد.

- The government tries to set up an organization to protect **wildlife** across the country.

دولت سعی در ایجاد سازمانی برای محافظت از **حیات وحش** در سرتاسر کشور دارد.



11. plan (n.) /plæn/ برنامه

- Well, we have some **plans** for example; we are going to protect their homes.
خب ما **برنامه‌هایی** داریم؛ برای مثال می‌خواهیم از خانه‌هایشان محافظت کنیم. (صفحه ۱۹ کتاب درسی)
- Our **plans** need to be flexible enough to provide the needs of everyone.
برنامه‌های ما باید که به اندازه کافی انعطاف پذیر باشند تا نیازهای هر فردی را برآورده نمایند.
(ریاضی - ۸۷)
- The Oxford University has **plan** to build a great library for those who are willing to have research about scientific issues.
دانشگاه آکسفورد **برنامه** دارد یک کتابخانه بزرگ برای کسانی که تمایل به تحقیقات علمی دارند بسازد.

12. voluntary (adj.) /'volənt(ə)ri/ داوطلبانه

- You can do **voluntary** work in these places to help animals and their babies.
شما می‌توانید در این مکان، برای کمک به حیوانات و نوزادان آنها، کار **داوطلبانه** انجام دهید. (صفحه ۸ کتاب کار)
- As the work is ongoing more **voluntary** helpers are needed to help complete the work.
همان‌طوری که کار در حال انجام است، کمک‌های **داوطلبانه‌ی** بیشتری برای کمک به تکمیل این کار مورد نیاز است.
- He is considered as a weak manager who, if he will not go **voluntarily**, must be forced from office.
او مدیر ضعیفی است که اگر **داوطلبانه** بیرون نرود، باید از کار اخراج شود.

13. schedule (n.) /'skedʒəl/ برنامه زمانی

- The president's speech started on **schedule** at 11 A.M.
سخنرانی رییس‌جمهور طبق **برنامه** ساعت ۱۱ صبح شروع شد.



- This kind of **schedule** is very uncommon for people because they are not familiar with it.
این نوع از برنامه زمانی برای مردم خیلی غیرمعمول است چون آن‌ها با آن آشنایی ندارند.
- To be good on this **schedule**, you need reasonable level of intelligence.
برای موفق شدن در این برنامه باید سطح هوش قابل قبولی داشته باشید.

14. lake (n.) /leɪk/ دریاچه، برکه

- I will stay in a hotel near a **lake**.
من در هتلی نزدیک یک دریاچه می‌مانم. (صفحه ۲۴ کتاب درسی)
- The depth of the **lake** was so great that we could not see the bottom.
عمق دریاچه آن قدر زیاد بود که ما نمی‌توانستیم کف آن را ببینیم. (انسانی - ۸۸)
- Near the large **lakes**, the major activity is fishing. People sell them and get-by.
نزدیک دریاچه‌های بزرگ، فعالیت اصلی ماهیگیری است. مردم آن‌ها را می‌فروشند و امرار معاش می‌کنند.

15. appropriate (adj.) /ə'prəʊpri-ət/ درست، مناسب

- You should wear **appropriate** clothes for the interview.
شما باید برای مصاحبه لباس مناسب بپوشید.
- The book was written in a way **appropriate** to the age of the children.
کتاب به طوری مناسب برای رده سنی کودکان نوشته شد. (انسانی - ۸۵)
- It is not **appropriate** for the committee to make any decision before having a discussion about the problem.
این برای کمیته درست نیست که قبل از بحث راجع به مسئله تصمیمی گرفته شود.

16. hunt (v.) /hʌnt/ شکار کردن

Hunter	n.	شکارچی
Hunt	n.	شکار

- Some **hunters** do not go **hunting** anymore.

برخی از شکارچی‌ها دیگر به شکار نمی‌روند. (جمله صفحه ۲۲ کتاب درسی)



- **Hunting** should be encouraged as it's an effective way to control animal population.

شکار کردن باید در قالب راهی موثر برای کنترل جمعیت حیوانات مورد تشویق قرار گیرد. (ریاضی - ۸۶)

- The government controls all **hunters** so that they won't be able to **hunt** endangered animals.

دولت تمام شکارچیان را کنترل می کند تا آنها قادر به شکار حیوانات در معرض خطر نباشند.

17. free (adj.) /fri:/ رایگان، آزاد

- Alice is **free** tonight; she is going to read some poems.

آلیس امشب وقتش آزاد است و قصد دارد کمی شعر بخواند.

- They're very satisfied in that museum- not only is the entrance fee reasonable but they give everyone a brochure for **free**.

آنها در آن موزه بسیار راضی هستند؛ نه تنها مبلغ ورودیه معقول است بلکه آنها یک بروشور رایگان به همه می دهند. (انسانی - ۸۸)

- I want to know if you will be **free** tomorrow. I have a special plan for you.
می خواهم بدانم که فردا آزاد هستی یا نه. من برنامه ویژه ای برایت دارم.

Part 3

1. jungle (n.) /'dʒʌŋgəl/ جنگل



- They are destroying the **jungle**. آنها دارند جنگل را ویران می کنند.
- Her 6-year-old daughter drew a wonderful picture of a **jungle** full of strange plants and insects.

دختر ۶ ساله او یک عکس فوق العاده از جنگلی پر از گیاهان جالب و حشرات کشید.

- The management attributed the pollution of the **jungles** to the new companies.
مدیریت، آلودگی جنگل ها را به شرکت های جدید نسبت داد.

**2. pain (n.)** /peɪn/ درد

Painful adj. دردناک

- You won't feel any **pain** during the operation.
تو در طول عمل هیچ **دردی** احساس نخواهی کرد.
- If you suffer from back **pain**, talk to your doctor before doing any exercise.
اگر از کمردرد رنج می‌بری، قبل از انجام هرگونه ورزشی با دکترت صحبت کن.
- I had a terrible **pain** in my stomach and I couldn't eat anything for a long time. That's why I was in hospital for a week.
من معده **درد** وحشتناکی داشتم و برای مدت زیادی نمی‌توانستم چیزی بخورم. به خاطر همین یک هفته در بیمارستان بستری بودم.

3. rule (n.) /ru:l/ قانون

- They don't follow the same **rule**.
آن‌ها از **قانون** یکسانی پیروی نمی‌کنند. (جمله صفحه ۳۷ کتاب درسی)
- The **rules** of the game are really easy; you will soon pick them up.
قوانین بازی واقعاً آسان هستند؛ خیلی زود آن‌ها را یاد می‌گیری. (هنر - ۸۵)
- Everyone was surprised when the actor decided to stop old **rules** and start new ones.
همه زمانی که بازیگر تصمیم گرفت دست از **قوانین** قدیمی بکشد و قانون‌های جدیدی را آغاز کند شگفت زده شدند.

4. same (adj.) /seɪm/ یکسان، یکنواخت

- In all Muslim countries people hold the **same** ceremony.
در تمام کشورهای مسلمان مردم مراسم **مشابهی** برگزار می‌کنند. (جمله صفحه ۵۷ کتاب درسی)
- She always moves into the **same** posture for cameras.
او همیشه حالت **یکسانی** برای دوربین عکاسی می‌گیرد. (تجربی - ۸۴)



- The chef did the **same** mistake and added salt before boiling the water.

سرآشپز اشتباه **مشابهی** مرتکب شد و نمک را قبل از جوش آمدن آب اضافه کرد.

5. amazing (adj.) /ə'meɪzɪŋ/ شگفت‌انگیز، متحیر کننده

amazed	adj.	شگفت‌زده
amaze	v.	شگفت‌زده کردن

- Amazing** nature of Iran attracts many tourists.

طبیعت **شگفت‌انگیز** ایران توریست‌های زیادی را جذب می‌کند. (جمله صفحه ۴ کتاب درسی)

- They have an **amazing** ability to learn new languages if they keep studying.
آن‌ها توانایی **شگفت‌انگیزی** در یادگیری زبان‌های جدید دارند اگر به مطالعه کردن ادامه دهند.
- Doctors say that the result of treatment has been absolutely **amazing** and they consider it a miracle!

دکترها می‌گویند نتیجه درمان واقعاً **شگفت‌انگیز** بوده و آن را یک معجزه تلقی می‌کنند!

6. however (adv.) /haʊ'evə \$ -ər/ اگرچه، هرچند

- However**, some are irregular and they do not follow the same rule.

اگرچه بعضی از آن‌ها بی‌قاعده هستند و از قانون یکسانی پیروی نمی‌کنند. (جمله صفحه ۳۷ کتاب درسی)

- He is not a brave man and never takes risk, **however**, small.

او مرد شجاعی نیست و هرگز خطر نمی‌پذیرد، **هرچند** کوچک.

- I thought carefully about the job and accepted it. **However**, I have now found out that it's too hard for me.

من به دقت راجع به کار فکر کرده و آن را قبول کردم. **اگرچه**، حال فهمیده‌ام که برایم بیش از حد دشوار است.

7. hurt (v.) /hɜ:t \$ hɜ:rt/ درد داشتن - آسیب رساندن - ضربه زدن

- You should not listen to loud music. It **hurts** your ears.

hurtful	adj.	مضر، آسیب‌رسان
---------	------	----------------

بهتر است به موسیقی با صدای بلند گوش ندهید. به گوش‌هایتان **آسیب** می‌زند. (کتاب درسی، ص ۱۰۹)



- Your shoes seem to be too tight; don't they **hurt** your feet?
کش‌هایت خیلی تنگ به نظر می‌رسند؛ پاهایت را اذیت نمی‌کنند؟
- Many people who have low incomes will be **hurt** by the government's wrong policies.
بسیاری از مردم که درآمدهای پایینی دارند، با سیاست‌های اشتباه دولت آسیب خواهند دید.

8. put out (v.) /put aʊt/ خاموش کردن

- Firefighter **puts out** fire.
آتش‌نشان آتش را خاموش می‌کند. (جمله صفحه ۴۷ کتاب درسی)
- My mom told me to **put out** the candles on the table.
مادرم گفت شمع‌های روی میز را خاموش کنم.
- We did our best to **put out** the fire, but unfortunately it took hours and some people died.
ما تمام تلاشمان را برای خاموش کردن آتش کردیم اما متأسفانه ساعت‌ها طول کشید و تعدادی جان خود را از دست دادند.

9. hunter (n.) /ˈhʌntə ʃ -ər/ شکارچی

- Some **hunters** do not go hunting anymore.
بعضی از شکارچیان دیگر به شکار نمی‌روند. (جمله صفحه ۲۲ کتاب درسی)
- Some **hunters** believe that animals' lives are nothing worthy.
برخی شکارچیان معتقدند زندگی حیوانات بی‌ارزش است.
- Alex's uncle used to be a **hunter** when he was young, but now he knows that it wasn't the right thing to do.
عموی الکس در جوانی شکارچی بود اما حالا می‌داند که کار درستی نبود.

10. information (n.) /ˌɪnfə'meɪʃən/ اطلاعات

inform v. اطلاع دادن

- Is it good to give **information** to our family about wildlife?
آیا خوب است در مورد حیات وحش به خانواده‌مان اطلاعات بدهیم؟ (جمله صفحه ۹ کتاب درسی)



- The brain stores the **information** that is the result of human thoughts and feelings.

مغز اطلاعاتی را ذخیره می‌کند نتیجه افکار و احساسات انسان است. (تجربی - ۸۵)

- We need more **information** before we make a decision about travelling abroad. It's really important to me.

ما قبل از این که در مورد سفر به خارج از کشور تصمیم بگیریم به اطلاعات بیشتری نیاز داریم. این برای من بسیار مهم است.

11. lose (v.) /lu:z/ از دست دادن - باختن

loss	n.	کمبود، فقدان
lost	adj.	گمشده

- We won't **lose** any plants and animals and we will have enough food in the future.

ما هیچ گیاه و حیوانی را از دست نخواهیم داد و غذای کافی در آینده خواهیم داشت. (جمله صفحه ۲۴ کتاب درسی)

- The manager expected the team to **lose** because they had not done enough training.

مدیر انتظار داشت تیم ببازد چون آن‌ها به اندازه کافی تمرین نکرده بودند. (انسانی - ۸۸)

- Finally, they could **lose** weight and become fit because they did enough exercise.

آنها بالاخره توانستند وزن کم کرده و از لحاظ بدنی متناسب شوند زیرا به قدر کافی ورزش کردند.

12. proper (adj.) /'prɔ:pə/ مناسب، درست

properly	adv.	به‌طور مناسب
----------	------	--------------

- We need to put the books back in their **proper** place in the library.

ما باید که کتاب‌ها را به جای درست خود در کتابخانه برگردانیم.

- If you don't have a **proper** job, you won't earn enough money.

اگر شما شغل مناسب نداشته باشید، پول کافی به دست نخواهید آورد.

- Be careful! You shouldn't climb a mountain in the winter without **proper** equipment.

مراقب باش! نباید در زمستان بدون وسایل مناسب از کوه بالا بروی.

**13. enough (adj.)** /ɪˈnʌf/ کافی

- They are going to buy a house soon. They have **enough** money.
آن‌ها بزودی خانه می‌خرند. آن‌ها پول کافی دارند. (جمله صفحه ۲۹ کتاب درسی)
- Jim is not experienced **enough** to work six hours a day continually.
جیم به اندازه کافی با تجربه نیست که بتواند ۶ ساعت مداوم در روز کار کند. (ریاضی - ۸۵)
- Because of busy schedule, many parents avoid spending **enough** time with their children when they are in their teens.
به خاطر برنامه شلوغ کاری، بیشتر والدین از وقت کافی گذراندن با فرزندانشان وقتی که آن‌ها نوجوان هستند اجتناب می‌ورزند.

14. hope (v., n.) /həʊp \$ hoʊp/ امید داشتن، امید

- They **hope** to save the injured animal.
آن‌ها به نجات حیوان آسیب دیده امید دارند. (جمله صفحه ۲۱ کتاب درسی)
- We **hope** our children will get a good education at private schools.
ما امیدواریم بچه‌هایمان در مدارس خصوصی آموزش خوبی ببینند. (خارج - ۸۷)
- It's been years since their son got lost but they still **hope** that he would come back home.
سال‌ها از زمانی که پسرشان گم شد می‌گذرد اما آن‌ها همچنان امید دارند او به خانه بازگردد.

hopeful	adj.	امیدوار
hopeless	adj.	نامید
hopefully	adv.	امیدوارانه
hopelessly	adv.	نامیدانه

15. divide into (v.) /dɪˈvaɪd 'ɪntə/ تقسیم کردن

division	n.	تقسیم، بخش
----------	----	------------

- Shall we **divide** the project into two or three small tasks?
آیا بهتر است پروژه را به دو یا سه کار کوچک تقسیم کنیم؟
- The math teacher **divided** the apple into two pieces and swallowed one of them!
معلم ریاضی سیب را به دو قسمت تقسیم کرد و یکی از آن‌ها را قورت داد!



- We need to **divide** the children into three groups. Then, we can assign certain tasks to them.

باید بچه‌ها را به سه گروه تقسیم کنیم. سپس می‌توان به آن‌ها تکالیف مشخصی محول کرد.

16. common (adj.) /'kɒmən \$ 'kɑ:-/ مشترک، عادی

commonly	adv.	به‌طور عادی به‌طور مشترک
----------	------	-----------------------------

- Jackson is a **common** English name.

جکسون یک نام انگلیسی رایج است.

- The most **common** cause of air accidents is pilot-error, not mechanical failure.

رایج‌ترین دلیل تصادفات هوایی خطای خلبان هواپیما است نه مشکلات مکانیکی. (انسانی - ۸۹)

- New couples don't get along well with each other because they don't have anything in **common**.

زوج‌های جدید باهم نمی‌سازند چرا که هیچ اشتراکی باهم ندارند.

17. follow (v.) /'fɒləʊ \$ 'fɑ:ləʊ/ دنبال کردن، پیروی کردن

- Don't forget to **follow** the rules when you are in your workplace.

وقتی در محل کارت هستی فراموش نکن از قوانین پیروی کنی.

- You'll get better soon if you **follow** the doctor's orders.

شما به زودی بهبود خواهید یافت اگر از دستورات دکتر پیروی کنید.

- The best parents are those who allow their kids to **follow** their dreams and talents; not those strict ones!

بهترین والدین آن‌هایی هستند که به کودکان خود اجازه می‌دهند به دنبال رویاها و استعداد‌های خود بروند؛ نه آن‌هایی که سخت گیرند!

واژگان

سیال
یازدهم
کتاب

درس
11

VISION 2



UNIT 1: Understanding People

Part 1



1. physical (adj.) /'fɪzɪkəl/ فیزیکی، مادی، جسمانی

- Swimming is a **physical** sport.

شنا یک ورزش فیزیکی است. (کتاب درسی ص ۵۷)

physics	n.	فیزیک
physically	adv.	به صورت فیزیکی

- Everyone needs to have both mental and **physical** health.

هرکسی باید دارای سلامت فکری و جسمی باشد. (ریاضی - ۸۵)

- I was a bit worried that their argument might turn into a **physical** conflict.

من کمی نگران بودم که بحث آن‌ها به درگیری فیزیکی مبدل شود.

2. ability (n.) /ə'bi:ləti, ə'bɪlɪti/ توانایی، قابلیت، قدرت

- Human's **ability** to talk makes him different from animals.

توانایی انسان در صحبت کردن او را از حیوانات متمایز می‌کند. (کتاب درسی ص ۲۳)

- One of the features of birds is their **ability** to fly.

یکی از شاخصه‌های پرندگان، توانایی پرواز کردنشان است. (ریاضی - ۸۶)

- The health center serves all the patients, regardless of their **ability** to pay.

مرکز درمانی به تمام بیماران، بدون در نظر گرفتن توان پرداختشان خدمات رسانی می‌کند.

3. society (n.) /sə'saɪəti, sə'saɪti/ جامعه، انجمن

- We live in an Islamic **society**.

social	adj.	اجتماعی
socialize	v.	معاشرت کردن

ما در یک جامعه اسلامی زندگی می‌کنیم. (کتاب درسی صفحه ۲۳)



- Are the needs of **society** more important than the rights of individual?
(آیا نیازهای جامعه مهم تر از حقوق اشخاص هستند؟ (زبان - ۸۹)
- Children are the most vulnerable members of the **society** and we must protect them.
کودکان آسیب پذیرترین اعضای جامعه اند و ما باید از آنها محافظت کنیم.

4. means (n.) /mi:nz/ وسیله، ابزار

- Our teacher tried to explain the new word by **means** of sign language.
معلم ما سعی کرد به وسیله زبان اشاره لغات جدید را توضیح دهد. (کتاب درسی، ص ۲۲)
- Computers are opening new fields of endeavor by **means** of processing the information.
کامپیوترها به وسیله پردازش اطلاعات، در حال باز کردن زمینه های جدید تلاش و کوشش هستند.
- Cars are still the main **means** of transportation for many people and public transport is sometimes neglected.
خودروها همچنان برای بسیار از مردم وسیله حمل و نقل اصلی هستند و گاهاً به حمل و نقل عمومی بی توجهی می شود.

5. meet (v.) /mi:t/ ملاقات کردن، دیدار کردن

- | | | |
|----------------|----|---------------------|
| meeting | n. | جلسه |
| meet the needs | v. | برآورده کردن نیازها |
- Scientists say that by 2050, wind power can **meet** the needs of the world.
دانشمندان می گویند که تا سال ۲۰۵۰، انرژی بادی نیازهای دنیا را تأمین می کند. (کتاب درسی، ص ۲۲)
 - I know you weren't there, but to summarize, the **meeting** was useful.
می دانم تو آنجا نبودی اما در کل، جلسه مفید بود. (زبان - ۸۶)
 - My parents still live in Berlin; did you **meet** with them during your trip or not?
پدر و مادرم هنوز در برلین زندگی می کنند؛ اما در طول سفر با آنها ملاقات کردی یا خیر؟



6. imagine (v.) /ɪ'mædʒən/ تصور کردن، فرض کردن

- **Imagine** you are traveling in space.

imaginary	adj.	خیالی
-----------	------	-------

تصور کنید در حال سفر در فضا هستید. (کتاب درسی، ص ۲۲)

imaginable	adj.	قابل تصور
------------	------	-----------

- We are now so dependent on computers that it is hard to **imagine** what things would be like today without them.

ما امروزه آنقدر به کامپیوترها وابسته شده‌ایم که تصور همه چیز بدون آن‌ها سخت است. (ریاضی - ۸۵)

- When she entered the new house, she didn't even become surprised because it was just as she had **imagined**.

وقتی وارد خانه جدید شد، حتی شگفت‌زده هم نشد زیرا دقیقاً همان‌طور بود که آن را تصور کرده بود.

7. percent (adj., adv.) /pə'sent ʃ pər-/ درصد

- Today, less than 40 **percent** of people **percentage** n. درصد، میزان، مقدار live in villages.

امروزه، کمتر از ۴۰ درصد مردم ایران در روستاها زندگی می‌کنند. (کتاب درسی، ص ۲۲)

- Some scientists say that we only use 10 **percent** of our brains.

برخی دانشمندان می‌گویند ما تنها از ده درصد مغز خود استفاده می‌کنیم.

- Stats show that poor families spend about 80 to 90 **percent** of their income on food.

آمار نشان می‌دهد خانواده‌های فقیر بالغ بر ۸۰ تا ۹۰ درصد درآمد خود را صرف غذا می‌کنند.

8. native (adj.) /'neɪtɪv/ محلی، بومی، مادری

- Nowadays, many languages are losing their **native** speakers.

امروزه، بسیاری از زبان‌ها دارند متکلمان بومی خود را از دست می‌دهند. (کتاب درسی، ص ۲۸)



- He lived almost his entire life outside his **native** town.
او تقریباً تمام عمرش را بیرون از شهر **مادری** اش زندگی کرد.
- I've seen millions of people who know or try to learn English but it is not their **native** language.
من میلیون‌ها نفر را دیده‌ام که انگلیسی می‌دانند یا سعی در یادگیری اش دارند اما آن زبان **مادری** شان نیست.

9. exist (v.) /ɪg'zɪst/ وجود داشتن، زیستن

existence

n.

وجود، موجودیت، هستی

- Does water really **exist** on Mars?
آیا واقعاً روی مریخ آب وجود دارد؟ (کتاب درسی، ص ۲۱)
- The idea of “law” **exists** in every culture.
مفهوم «قانون» در تمام فرهنگ‌ها وجود دارد. (تجربی ۸۴)
- My uncle always believed that aliens truly **existed** and someday they would come to earth!
عمویم همیشه باور داشت فضایی‌ها وجود دارند و روزی به زمین خواهند آمد!

10. region (n.) /rɪ'dʒən/ منطقه، ناحیه

regional

adj.

منطقه‌ای

- Mazandaran is one of the best farming **regions** of Iran.
مازندران یکی از بهترین **مناطق** کشاورزی ایران است. (کتاب درسی ۲۱)
- People living in cold **regions** need to wear thick clothes to keep them warm.
مردمی که در **مناطق** سرد زندگی می‌کنند باید لباس‌های ضخیم پوشیده تا آن‌ها را گرم نگهدارد. (ریاضی - ۸۴)
- Some **regions** of the brain are more active than other parts. It depends on many factors like time of day, age, etc.
برخی **نواحی** مغز پرکارتر از قسمت‌های دیگرند. این به عوامل مختلفی مانند ساعت روز، سن و غیره بستگی دارد.

**11. absolutely (adv.)** /'æbsəlu:tli/ کاملاً، مطلقاً، قطعاً

absolute adj. مطلق

- To be honest, I enjoy using them all, but my favorite language is **absolutely** my mother tongue!

راستش، من از استفاده از تمام آن‌ها لذت می‌برم اما زبان مادری‌ام قطعاً زبان مورد علاقه‌ام است!
(کتاب درسی، ص ۲۰)

- We don't know with **absolute** certainty that the project will succeed.
ما با یقین **مطلق** نمی‌دانیم که آیا پروژه موفق می‌شود یا نه.
- You have done a great thing for our people and I'm sure that all of them **absolutely** adore you!
تو کار بزرگی برای مردم ما انجام داده‌ای و مطمئنم که همه آن‌ها تو را کاملاً ستایش می‌کنند.

12. experience (n., v.) /ɪk'spiəriəns/ تجربه، آزمایش، تجربه کردن

- My **experience** says interest and hard work **experienced** adj. باتجربه
are really more important than age.

تجربه‌ام می‌گوید علاقه و کار سخت واقعاً مهم‌تر از سن هستند. (کتاب درسی، ص ۲۰)

- Many families **experience** the suffering of difficult economic times.
بسیاری از خانواده‌ها رنج دوران سخت اقتصادی را **تجربه می‌کنند**. (پزشکی - ۸۷)
- After he got his driving license, he had several accidents in first six months due to lack of **experience**.

پس از آن‌که گواهینامه رانندگی‌اش را گرفت، به خاطر نداشتن **تجربه** در شش ماه نخست چندین تصادف داشت.

13. fluently (adv.) /'flu:əntli/ به طور روان، سلیسfluent adj. روان و شیوا
fluency n. شیوایی در کلام

- My brother can speak French **fluently**.

برادرم می‌تواند به **طور روان** فرانسوی حرف بزند. (کتاب درسی، ص ۴۴)



- When someone is **fluent** in a language, he can speak it very well.
هنگامی که کسی در زبانی **روان** است، می‌تواند آن را خیلی خوب حرف بزند.
- The teacher told me that our children are both good students and have just learned to read **fluently**.
معلم به من گفت که هر دوی بچه‌هایمان دانش‌آموزان خوبی هستند و به تازگی **روان** خواندن را یاد گرفته‌اند.

14. besides (adv., prep.) /br'saɪdz/ **به علاوه، در کنار، گذشته از این**

- **Besides** my mother tongue, Persian, I know English, French and Russian well.
در کنار زبان مادری‌ام، فارسی، من انگلیسی، فرانسوی و روسی را به خوبی بلدم. (کتاب درسی ۱۹)
- Sarah didn't really want to come with us. **Besides**, it's too late now.
سارا واقعاً نمی‌خواست با ما بیاید. **گذشته از این**، حالا دیگر خیلی دیر شده.
- A good teacher should have a good attitude to think **besides** having in-depth knowledge and ability.
یک معلم خوب **علاوه بر** توانایی و دانش عمیق باید دیدگاه مناسبی برای فکر کردن داشته باشد.

15. mother tongue (n.) /ˈmʌðər tʌŋ/ **زبان مادری**

- Besides my **mother tongue**, Persian, I know English, French and Russian well.
در کنار **زبان مادری**‌ام، فارسی، من انگلیسی، فرانسوی و روسی را به خوبی بلدم. (کتاب درسی، ص ۱۹)
- **Mother tongue** is the language that you first learn to speak when you are a child.
زبان مادری زبانی است که شما در کودکی برای اولین بار یاد می‌گیرید حرف بزنید.
- Some people are willing to learn more about their **mother tongue** while some want to learn new languages.
برخی مردم دوست دارند درباره **زبان مادری**‌شان بیشتر بیاموزند در حالی که برخی می‌خواهند زبان‌های جدید یاد بگیرند.

**16. continent (n.)** /'kɒntənənt/ قاره

continental adj. قاره‌ای

- Asia is the largest **continent** of the world.

آسیا بزرگترین قاره جهان است. (کتاب درسی ص ۲۱)

- Europe is known as the Green **Continent**!

اروپا به عنوان قاره سبز شناخته می‌شود.

- Africa is a **continent** which has the most diverse species of animals and plants. آفریقا قاره‌ایست که متنوع‌ترین گونه‌های حیوانات و گیاهان را داراست.

17. century (n.) /'sentʃəri/ قرن، سده

- We are living in the twenty-first **century**.

ما در قرن بیست‌ویکم زندگی می‌کنیم. (کتاب درسی، ص ۲۲)

- By the end of this **century** another two billion people will have born.

تا پایان این قرن دو میلیارد نفر دیگر به دنیا خواهند آمد.

- This city was not so populated until the 19th **century** that surprisingly the number of people doubled.

این شهر خیلی پرجمعیت نبود تا اینکه در قرن نوزدهم تعداد مردم به طور شگفت‌انگیزی دو برابر شد.

Part 2**1. deaf (adj.)** /def/ ناشنوا

- Deaf** people use sign language to communicate.

افراد ناشنوا از زبان اشاره برای برقراری ارتباط استفاده می‌کنند. (کتاب درسی، ص ۱۵)

- It's a sad fact that both her parents are completely **deaf** and living with them seems so difficult.

این یک حقیقت ناراحت‌کننده است که پدر و مادرش هر دو ناشنوا هستند و زندگی با آنان سخت به نظر می‌رسد.



- Yesterday, he was **deaf** to my request for help! Is he always that useless and lazy?

دیروز او نسبت به درخواستم برای کمک **کر** شده بود! آیا او همیشه این قدر بی‌فایده و تنبل است؟

2. institute (n.) /'instətju:t/ موسسه، سازمان

- Then I began learning French in a language **institute** when I was fifteen. سپس وقتی پانزده ساله بودم یادگیری فرانسوی را در یک **موسسه** زبان آغاز کردم. (کتاب درسی، ص ۱۹)

- We have many research **institutes** in our town.

ما **مؤسسات** تحقیقاتی زیادی در شهرمان داریم.

- The environmental research **institute** found out that the global average temperature had risen by 1.2° c.

سازمان پژوهشی محیط زیست متوجه شد که میانگین دمای جهانی تا ۱/۲ درجه سانتی‌گراد افزایش یافته بود.

3. frequently (adv.) /'fri:kwəntli/ به طور مکرر، به طور مداوم

- Buses move **frequently** between the city and the airport.

frequency	n.	تداوم، تکرار
frequent	adj.	تکرار شونده

اتوبوس‌ها **به طور مداوم** در میان شهر و فرودگاه حرکت می‌کنند.

- There's a chance that **frequent** use of the Internet could improve people's reading and writing skills.

این شانس وجود دارد که استفاده **مداوم** از اینترنت می‌تواند مهارت‌های خواندن و نوشتن افراد را بهبود بخشد. (ریاضی - ۸۶)

- In the booklet there is also some **frequently** asked questions about our product to help you use it more easily.

در این کتابچه راهنما همچنین سوالاتی درباره محصولمان که **به طور مکرر** پرسیده شده‌اند وجود دارد تا بتوانی از آن آسان‌تر استفاده کنی.

**4. cultural (adj.)** /'kʌltʃərəl/ فرهنگی

culture n. فرهنگ

- This can save lots of information and **cultural** values of people all around the world.

این می‌تواند اطلاعات و ارزش‌های فرهنگی مردم زیادی در سرتاسر جهان را نجات دهد. (کتاب درسی، ص ۲۸)

- Gestures such as waving and handshaking construct certain **cultural** messages.

حرکاتی مانند دست تکان دادن یا دست دادن پیام‌های فرهنگی خاصی را شکل می‌دهند. (ریاضی - ۸۵)

- **Cultural** differences should not divide people and prevent them from getting close to each other.

تفاوت‌های فرهنگی نباید مردم را جدا کرده و آن‌ها را از نزدیک شدن بهم بازدارد.

5. explain (v.) /ɪk'spleɪn/ توضیح دادن

explanation n. توضیح

- I'm totally confused. Would you please **explain** it again?

من کاملاً گیج شده‌ام. می‌شود آن را دوباره **توضیح** دهید؟ (کتاب درسی، ص ۹۸)

- Ali was sent to a company in China and his mission was to **explain** them our goals.

علی به یک شرکت در چین فرستاده شد و مأموریتش **توضیح** دادن اهدافمان به آن‌ها بود. (ریاضی - ۹۰)

- The car driver had to **explain** everything that had happened in the accident to the police officer.

راننده ماشین باید هرچه در تصادف رخ داده بود را به افسر پلیس **توضیح** می‌داد.

6. at least (idiom) /ət li:st/ حداقل، دست کم

- In English, every simple sentence must have **at least** a subject and a verb.

در انگلیسی، هر جمله ساده باید **حداقل** یک فاعل و فعل داشته باشد. (کتاب درسی، ص ۳۷)



- Psychologists generally divide memory into **at least** two types, short-term and long-term memory, which combine to form working memory.

روانشناسان به طور کلی حافظه را حداقل به دو نوع تقسیم می‌کنند. حافظه کوتاه مدت و بلند مدت که برای تشکیل حافظه فعال ترکیب می‌شوند. (تجربی - ۸۵)

- The man told me to cut the grass in our yard **at least** once a week in order to keep them tidy in summer.

مرد به من گفت که حداقل هفته‌ای یک بار چمن داخل حیاط‌مان را بزمن تا در تابستان مرتب بماند.

7. mental (adj.) /mentl/ ذهنی، عقلی، فکری

mentality	n.	ذهنیت، اندیشه
mind	n.	عقل، ذهن
mentally	adv.	از نظر ذهنی

- Art can improve people's physical, **mental**, and emotional wellness.

هنر می‌تواند سلامت جسمی، فکری و عاطفی افراد را بهبود بخشد. (کتاب درسی، ص ۱۰۷)

- It's going to be a hard competition, but I'm physically and **mentally** prepared for it.

این رقابت سختی خواهد بود اما من هم از لحاظ فیزیکی و هم ذهنی برای آن آماده‌ام. (ریاضی - ۹۰)

- The victim says she has not any **mental** picture of the thief. So, it's really hard to find him in such a big city.

قربانی می‌گوید هیچ تصویر ذهنی‌ای از دزد ندارد. پس پیدا کردنش در چنین شهر بزرگی واقعاً سخت است.

8. sign language (n.) /sazn 'læŋgwɪdʒ/ زبان اشاره

- Our teacher tried to explain the new word by means of **sign language**.

معلم ما سعی کرد به وسیلهٔ زبان اشاره لغات جدید را توضیح دهد. (کتاب درسی، ص ۲۲)

- Even though Ali is not deaf, he knows **sign language** as well.

علی اگرچه ناشنوا نیست، اما زبان اشاره را به خوبی می‌داند.



- Every county has a different and specific **sign language**. For example, American **sign language** is different from Indian **sign language**.
هر کشوری زبان اشاره‌ای متفاوت و خاص دارد. برای مثال، زبان اشاره آمریکایی با زبان اشاره هندی متفاوت است.

9. through (prep., adv.) /θru:/ از طریق

- People use language to communicate with each other in a society. They exchange knowledge, beliefs, wishes, and feelings **through** it.
مردم از زبان برای برقراری ارتباط با یکدیگر استفاده می‌کنند. آن‌ها دانش، اعتقادات، آرزوها و احساسات را از طریق آن رد و بدل می‌کنند. (کتاب درسی، ص ۲۴)
- The only means of access to the station is **through** a dark subway.
تنها راه دسترسی به ایستگاه از طریق یک راه زیر زمینی (مترو) تاریک است. (پزشکی - ۸۴)
- When we were moving **through** the jungle at mid-night, we heard some strange and scary noises.
وقتی نیمه‌شب در میان جنگل حرکت می‌کردیم، صداهایی عجیب و ترسناک شنیدیم.

10. plenty(of) (n.) /'plenti/ بسیار، فراوان، مقدار زیاد از چیزی

- There are **plenty of** chairs and desks in the next classroom.
صندلی‌ها و میزهای زیادی در کلاس بغلی وجود دارند.
- I have **plenty** to do right now, so call me later, please.
در حال حاضر کارهای بسیاری برای انجام دارم، پس لطفاً بعداً تماس بگیر.
- We have **plenty of** evidence that proves you have killed Mrs. Dal and buried her in her own house!
ما مدارک بسیاری داریم که ثابت می‌کند شما خانم دال را به قتل رسانده و در خانه خودش دفن کرده‌ای!



11. available (adj.) /ə'veɪləbəl/ در دسترس، موجود، فراهم

- The Holy Quran is **available** in more than **unavailable** **adj.** ناموجود
100 languages.
(قرآن مجید به بیش از صد زبان در دسترس است. (کتاب درسی، ص ۱۵))
- We tried to take the patient to the hospital early in the morning, but there was no taxi **available** that time.
(ما سعی کردیم بیمار را اول صبح به بیمارستان برسانیم اما آن موقع هیچ تاکسی‌ای در دسترس نبود. (پزشکی - ۸۹))
- She is in a meeting right now, but I will let you know as soon as she becomes **available**.
(در حال حاضر او در یک جلسه است، اما به محض این که در دسترس شد به شما خبر می‌دهم.)

12. greatly (adv.) /'ɡreɪtli/ به طور گسترده

great **adj.** گسترده، بزرگ

- Languages vary **greatly** from region to region.
(زبان‌ها به طور گسترده‌ای منطقه به منطقه متفاوت‌اند. (کتاب درسی، ص ۲۴))
- The cost of the project has **greatly** increased since its construction.
(هزینه پروژه از زمان ساختش به طور وسیعی افزایش یافته است. (خارج - ۸۷))
- The journalist claimed that the reports were **greatly** exaggerated and no one should trust, or believe them.
(روزنامه‌نگار مدعی شد که گزارشات خیلی بزرگ‌نمایی شده بودند و هیچ‌کس نباید به آن‌ها اعتماد، یا آنان را باور کند.)

13. consider (v.) /kən'sɪdəʃ -ər/ بررسی کردن، ملاحظه کردن، دیدن

- Government must **consider** these economic issues.
(دولت باید این معضلات اقتصادی را بررسی کند.)
- | | | |
|---------------|------|-------------------|
| consideration | n. | ملاحظه |
| considerable | adj. | قابل ملاحظه |
| considerably | adv. | به‌طور قابل توجهی |



- What you **consider** as trash can be recycled to be used again.

آنچه شما به عنوان زباله تلقی می‌کنید می‌تواند برای استفاده دوباره بازیافت شود. (هنر - ۸۶)

- They say this young player is **considered** to be a future star. He is really talented and works hard.

آن‌ها می‌گویند این بازیکن جوان ستاره آینده تلقی می‌شود. او بسیار با استعداد است و سخت کار می‌کند.

14. **escape (v.)** /ɪ'skeɪp/ فرار کردن، گریختن، خلاص شدن

escapee n. فراری

- It's natural that the prisoners try to **escape**.

این طبیعی است که زندانیان تلاش دارند فرار کنند.

- Al shot the animal and injured it, but at last this didn't prevent it from **escaping**.

آل به حیوان شلیک کرده و آن را زخمی کرد اما این، او را از فرار کردن باز نداشت.

- Last night the police car chased the criminal about two hours but he was able to **escape** from them.

شب گذشته ماشین پلیس، خلافکار را حدود دو ساعت تعقیب کرد اما او توانست از دست آن‌ها فرار کند.

15. **largely (adv.)** /'lɑ:dʒli \$ 'la:r-/ تا درجه زیادی، مقدار وسیعی

- The state of Nevada is **largely** desert.

large adj. بزرگ، وسیع

ایالت نوادا به طور عمده بیابان است.

- I'm sure the manager is **largely** responsible for the team's victory.

من مطمئنم مربی تا حد زیادی مسئول پیروزی تیم است.

- He resigned **largely** because of low income. But, there were some other reasons that we are not aware of as well.

او عمدتاً به خاطر درآمد پایین استعفا داد. اما دلایل دیگری هم بود که ما از آن بی‌خبریم.



16. therefore (adv.) /'ðeəfɔː \$ 'ðɜːfɔːr/ **بنابراین**

- **Therefore**, we should respect all languages, no matter how different they are and how many speakers they have.

از این رو، ما باید به تمام زبانها احترام بگذاریم، مهم نیست آنها چقدر تفاوت دارند و یا چند متکلم دارند. (کتاب درسی، ص ۲۵)

- The area has a high population density; **therefore**, there will be a heavy traffic over there.

منطقه تراکم جمعیتی بالایی دارد، بنابراین آنجا ترافیک سنگینی خواهد بود. (ریاضی - ۸۶)

- I'm sorry to inform you that you haven't been able to pass the course. **Therefore**, you need to take the exams again.

متأسفانه باید به شما اطلاع دهم شما قادر به پشت سر گذاشتن دوره نبوده‌اید بنابراین، باید دوباره در امتحانات شرکت کنید.

17. valuable (adj.) /'væljuəbəl/ **ارزشمند، قیمتی**

value	n.	قیمت
-------	----	------

- All languages are really **valuable**, despite their differences.

تمام زبانها علی‌رغم تفاوت‌هایشان ارزشمند هستند. (کتاب درسی، ص ۲۵)

- The finely detailed design of the stamp made it a **valuable** piece among her collection.

طراحی با جزئیات تمبر، آن را در میان کلکسیونش به قطعه‌ای ارزشمند بدل کرده بود. (خارج - ۸۵)

- If you want to keep your **valuable** belongings with you it's ok, but in case anything happens, we're not responsible.

اگر می‌خواهید اموال قیمتی‌تان را نزد خود نگه دارید مشکلی ندارد، اما در صورتی که اتفاقی بیفتد، ما مسئول نیستیم.



Part 3



1. exchange (v., n.) /ɪks'tʃeɪndʒ/ رد و بدل کردن / مبادله، تبادل، رد و بدل می‌کنند. (کتاب درسی، ص ۲۴)

- They **exchange** knowledge, beliefs, wishes, and feelings through it.
آن‌ها به وسیله آن علم، اعتقادات، آرزوها و احساسات را رد و بدل می‌کنند. (کتاب درسی، ص ۲۴)
- It is against the law to open someone's mail without permission or to secretly listen to someone's telephone **exchange**.
باز کردن ایمیل بدون اجازه و یا مخفیانه گوش دادن به مکالمه تلفنی بر خلاف قانون است. (تجربی - ۸۴)
- When you buy something from the store and after a while you find out that it is expired or rotted, you can go back and **exchange** it.
هنگامی که از فروشگاه چیزی خریداری می‌کنید و پس از مدتی متوجه می‌شوید که آن تاریخ گذشته یا فاسد شده، می‌برگردید و آن را معاوضه کنید.

2. communicate (v.) /kə'mju:nəket/ ارتباط برقرار کردن

- People use language to **communicate** with each other in a society.

communication	n.	ارتباط
communicative	adj.	معاشرتی
- Mردم برای **ارتباط** با یکدیگر از زبان استفاده می‌کنند. (کتاب درسی، ص ۲۴)
- English is the most important language in the world for transportation, information, and **communication** among the young.
انگلیسی مهم‌ترین زبان در دنیا برای حمل‌ونقل، اطلاعات و **ارتباط** در میان جوانان است. (پزشکی - ۸۴)
- Nowadays, by growth and development of Internet we can **communicate** with all the people around the world.
امروزه با رشد و توسعه اینترنت، ما می‌توانیم با تمام مردم سراسر دنیا **ارتباط برقرار کنیم**.



3. make up(of) (v.) /'meɪkʌp/ تشکیل دادن، شکل دادن

- China **makes up** 18% of the world's population.

چین ۱۸ درصد از جمعیت دنیا را شکل می‌دهد. (کتاب درسی، ص ۲۳)

- Women **make up** 56% of the student numbers.

بانوان ۵۶ درصد دانش‌آموزان را تشکیل می‌دهند.

- If you join our team, we can **make up** one that on one can defeat!

اگر به تیم ما ملحق شوی، می‌توانیم تیمی بسازیم که هیچ‌کس نمی‌تواند شکستش دهد!

4. despite (prep.) /dɪ'spaɪt/ علی‌رغم، با وجود، با این‌که

- I enjoy the weekend, **despite** the bad weather.

علی‌رغم هوای بد، از آخر هفته لذت بردم. (کتاب درسی، ص ۲۳)

- She went to Spain **despite** the fact that her doctor had told her to rest.

او با وجود این که دکترش گفته بود استراحت کند، به اسپانیا رفت.

- She was good at mathematics **despite** the fact that she found it really boring.

با وجود این که ریاضیات را واقعاً خسته‌کننده تلقی می‌کرد، در آن خوب بود.

5. vary (v.) /'veəri \$ 'veri/ متغیر بودن، فرق داشتن

various	adj.	متفاوت
variety	n.	تنوع، گوناگونی

- In some cities, prices **vary** from shop to shop.

در برخی شهرها، قیمت‌ها مغازه به مغازه تفاوت دارند. (کتاب درسی، ص ۲۳)

- We all need **variety** in our meals. In other words, we require different nutrients.

ما همه به تنوع در وعده‌های غذایی‌مان نیاز داریم. به عبارتی، به مواد غذایی مختلف نیازمندیم. (هنر - ۸۸)

- In my garden, the height of the plants **vary** from 8cm to 20cm. Plus, I have **various** species that are very interesting.

در باغچه‌ی من، ارتفاع گیاهان از ۸ تا ۲۰ سانتی‌متر متفاوت است. در ضمن، گونه‌های متنوعی دارم که بسیار جالب‌اند.

**6. cost (v., n.)** /kɒst \$ kɒ:st/ بها، قیمت، ارزیدن

گران، پرهزینه adv. costly

- How much does it **cost**? (کتاب درسی، ص ۳۴) قیمت آن چقدر است؟
- Consumers are interested in solar energy because they want to reduce on fuel **costs**.
مصرف کننده‌ها به انرژی خورشیدی علاقمندند زیرا می‌خواهند هزینه‌های سوخت را کاهش دهند.
(ریاضی - ۸۴)
- I didn't buy the car from Kelly because it **cost** too much and I couldn't afford it. We'll have to find a cheaper one.
من ماشین را از کلی خریداری نکردم چون قیمتش خیلی زیاد بود و نتوانستم آن را بپردازم. ما مجبوریم یک ماشین ارزان‌تر پیدا کنیم.

7. borrow (v.) /'bɒrɒ/ قرض گرفتن

- I **borrowed** that book.
من آن کتاب را قرض گرفتم. (کتاب درسی، ص ۴۴)
- I don't have a car to go with you. But I can **borrow** Dan's motorcycle.
من ماشین ندارم تا با شما بیایم. اما می‌توانم موتورسیکلت دن را قرض بگیرم.
- I think they have **borrowed** a lot of money from the bank the start their new business.
فکر می‌کنم آن‌ها مقدار زیادی پول از بانک قرض گرفته‌اند تا کار جدیدشان را آغاز کنند.

8. early (adj., adv.) /'ɜ:li \$ 'ɜ:rli/ زود، اولیه

- They have found ways to fight and stop diseases in their **early** stages.
آن‌ها راه‌هایی پیدا کرده‌اند که در مراحل ابتدایی با بیماری‌ها مبارزه و آن‌ها را متوقف کنند. (کتاب درسی، ص ۶۴)
- If you get up **early**, try not to disturb everyone else.
اگر صبح **زود** از خواب بلند می‌شوی، سعی کن آرامش بقیه را بهم نزنی. (پزشکی - ۹۰)
- He started his professional life really **early** in the age of 20. Not many people are that talented.
او زندگی حرفه‌اش را خیلی **زود** در سن ۲۰ سالگی آغاز کرد. افراد کمی آنقدر با استعداد هستند.



9. surf (v.) /sɜːf \$ sɜːrf/ گشتن، جستجو، موج سواری کردن

- I do different things like **surfing** the net and playing computer games.
من کارهای مختلفی مانند **گشتن** در اینترنت و بازی کامپیوتری می‌کنم. (کتاب درسی، ص ۵۳)
- Do you like to go **surfing** or swimming?
دوست داری به **موج‌سواری** بروی یا شنا؟
- Yesterday I was **surfing** the Net looking for information about Indian music.
دیروز در حال **گشت‌وگذار** در اینترنت به دنبال اطلاعاتی دربارهٔ موسیقی هندی بودم.

10. belong (v.) /brɪˈlɒŋ \$ brɪˈlɒ:ŋ/ تعلق داشتن، مال کسی بودن

belonging n. دارایی

- Write the words that mean the same under the picture where they **belong**.
کلماتی که معنای یکسان دارند را زیر عکسی که به آن **تعلق دارند** بنویسید. (کتاب درسی، ص ۲۷)
- Who does this scarf **belong** to?
این روسری **متعلق** به کیست؟
- When you go on a trip make sure to lock the doors as well; otherwise your **belongings** are not protected anymore.
وقتی به مسافرت می‌روید مطمئن شوید درها را به خوبی قفل کنید در غیر این صورت **اموالتان** دیگر تحت حفاظت نیستند.

11. difference (n.) /ˈdɪfərəns/ تفاوت، فرق

- All languages are really valuable, despite their **differences**.

تمامی زبان‌ها علی‌رغم **تفاوت‌هایشان** با ارزش هستند. (کتاب درسی ۲۵)

different	adj.	متفاوت
differ	v.	فرق داشتن
differentiate	v.	تمایز دادن، فرق گذاشتن

- She says that living in an urban area or rural one does not make a **difference** to her.

او می‌گوید زندگی در یک منطقه شهری یا روستایی برایش **تفاوتی** ندارد. (زبان - ۸۶)



- I believe that cultural **differences** should not separate people from each other.
من معتقدم تفاوت‌های فرهنگی نباید مردم را از یکدیگر جدا کند.

12. look for sth (v.) /lʊk fɜː/ دنبال چیزی گشتن

- You can scan a reading passage to **look for** and find specific information.
شما می‌توانید یک متن را بررسی کرده و **دنبال** اطلاعات خاصی **بگردید** و آن را بیابید. (کتاب درسی، ص ۲۵)
- All the parking meters were taken, so we had to **look for** a parking lot.
تمام جاهای پارک گرفته شده بودند و ما مجبوریم **دنبال** یک پارکینگ **بگردیم**. (انسانی - ۸۸)
- Some great people like Edison never stop **looking for** new things and discoveries.
برخی از افراد بزرگ مانند ادیسون هیچ‌گاه از **گشتن دنبال** چیزها و اکتشافات جدید دست برنمی‌دارند.

13. smart (adj.) /sma:t \$ sma:rt/ باهوش، زیرک، هوشمند

- Ali is a **smart** student.
علی یک دانش‌آموز **زیرک** است. (کتاب درسی، ص ۴۳)
- If you are **smart enough**, you will take my advice!
اگر به اندازه **کافی باهوش** باشی نصیحتم را می‌پذیری.
- These **smart** phones are extremely useful to the people who get on well with technology.
این تلفن‌های **هوشمند** برای افرادی که رابطه خوبی با تکنولوژی دارند بسیار کاربردی است.

14. point (n.) /pɔɪnt/ نکته، هدف

pointless adj. بی‌هدف

- So when you learn English, be very careful about this important **point**.
پس هنگامی که انگلیسی یاد می‌گیری خیلی مراقب این **نکته** مهم باش. (کتاب درسی، ص ۲۸)



- I won't bore you with the details of my operation; just listen to the main **points**.

شما را با جزئیات عملم کسل نمی‌کنم، فقط به نکات اصلی گوش دهید. (پزشکی - ۸۴)

- I think you'd better study this book carefully since it has very interesting **points** about biology.

من فکر می‌کنم بهتر است این کتاب را به دقت بخوانی، از آنجایی که نکات بسیار جالبی درباره زیست‌شناسی دارد.

15. receive (v.) /rɪ'si:v/ دریافت کردن، گرفتن

receiver n. گیرنده

- An object is a noun that **receives** an action.

مفعول اسمی است که یک عمل را دریافت می‌کند. (کتاب درسی، ص ۴۲)

- Newton's work **received** a lot of attention all over the world.

کار نیوتن توجهات زیاد در سرتاسر دنیا به خود جلب کرد. (انسانی - ۸۷)

- Last week I **received** a letter from the court. Seems like we are about to win the trial.

هفته گذشته نامه‌ای از دادگاه دریافت کردم. به نظر می‌رسد داریم برنده محاکمه می‌شویم.

16. specific (adj.) /spə'sɪfɪk/ خاص، ویژه، معین

- You can scan a reading passage to look **specifically** adv. به‌طور خاص for and find **specific** information.

شما می‌توانید یک متن را بررسی کرده و دنبال اطلاعات خاصی بگردید و آن را بیابید. (کتاب درسی، ص ۲۵)

- Students should set a **specific** time aside to do their homework.

دانش آموزان باید برای انجام تکالیف خانه تایم معینی کنار بگذارند.

- I don't know any **specific** example of alcohol's effect on the body, but I'm aware of its negative results.

من مثال خاصی از اثر الکل بر بدن نمی‌دانم اما از نتایج منفی‌اش آگاهم.



17. broadcast (n., v.) /'brɔ:dkæst/ صداوسیما، انتشار، تلویزیون، پخش (از رادیو یا تلویزیون)

- Babak Saberian is a translator who works for IRIB, which means Islamic Republic of Iran **Broadcasting**.
بابک صابریان مترجم IRIB، که به معنای **صداوسیما** جمهوری اسلامی ایران است کار می‌کند.
(کتاب درسی، ص ۱۹)
- 3rd channel's live **broadcast** of the trial was very good and interesting.
پخش زنده دادگاه شبکه سوم بسیار خوب و جالب بود.
- In this county most of the programs are **broadcast** in English and we can't understand all of them.
در این کشور بیشتر برنامه‌ها به انگلیسی **پخش** می‌شوند و ما نمی‌توانیم همه آنها را متوجه شویم.

واژگان

سیال
دوازدهم

کتاب
درس

12

VISION 3



Unit 1: Sense of Appreciation

part 1

1. accidentally (adv.) /,æksɪ'dentli/ به طور تصادفی

accident n. تصادف

accidental adj. تصادفی

- Penicillin, for instance, was discovered quite **accidentally** when Alexander Fleming was working on bacteria.

برای مثال پنی سیلین، هنگامی که الکساندر فلمینگ روی باکتری‌ها کار می‌کرد کاملاً به صورت تصادفی کشف شد. (کتاب درسی، ص ۳۰)



- The most common cause of air **accidents** is pilot error - not mechanical failure.

رایج‌ترین دلیل تصادفات هوایی خطای خلبان است، نه مشکلات مکانیکی. (انسانی - ۸۹)

- Some scientists believe that the universe was **accidentally** created on its own.

برخی دانشمندان متعقدند که جهان هستی به طور تصادفی، خود به خود به وجود آمده است.

2. aloud (adv.) /ə'laʊd/ با صدای بلند

- The son looked at the page, paused and started reading it **aloud**.

پسر به صفحه نگاهی کرد، مکث کرده و بلند شروع به خواندن آن کرد. (کتاب درسی، ص ۲۴)

- Her mother was crying **aloud** at the funeral.

مادرش در مراسم خاکسپاری با صدای بلند گریه می‌کرد.



- Mia and I were in the library and I told her a joke. She couldn't control herself and laughed **aloud**. Unfortunately, they threw us out!

من و میا در کتابخانه بودیم و من لطیفه‌ای برایش تعریف کردم. او نتوانست خودش را کنترل کند و با صدای بلند خندید. متأسفانه، آن‌ها ما را بیرون انداختند!

3. appreciation (n.) /əˌpri:ʃi'eiʃən/ سپاسگزاری، تشکر، قدردانی

- They feel honored when we **appreciate** appreciate v. تشکر کردن their love and respect them.

هنگامی که ما از محبت‌شان **قدردانی** کرده و به آنان احترام می‌گذاریم، آن‌ها احساس غرور می‌کنند.

(کتاب کار، ص ۱۰)

- I wonder how to express my **appreciation** to my dear mother.

نمی‌دانم چگونه **قدردانی** خود را به مادر عزیزم ابرار کنم.

- Sense of **appreciation** can make our world a better place. Be thankful for what you have and you'll be given what you want.

حس **شکرگزاری** می‌تواند دنیای‌مان را به مکان بهتری بدل کند. برای آنچه داری سپاسگزار باش تا آنچه می‌خواهی به تو داده شود.

4. belong (v.) /bɪ'lɒŋ \$ bɪ'ləʊŋ/ متعلق بودن، تعلق داشتن

- This heritage and history brings a sense of **belonging** belonging n. اموال، دارایی belonging.

این میراث و تاریخ با خود یک حس **تعلق** می‌آورد. (کتاب درسی، ص ۴۱)

- Even if you leave your homeland, never forget about where you **belong**.

حتی اگر سرزمین مادری‌ات را ترک می‌کنی، هیچ‌گاه فراموش نکن به کجا **تعلق داری**.



- This diary **belongs** to me and you are not even allowed to touch it! You must learn things about privacy.

این دفترچه خاطرات به من **تعلق دارد** و شما اجازه نداری حتی آن را لمس کنی! باید چیزهایی راجع به حریم شخصی یاد بگیری.

5. birth (n.) /bɜːθ \$ bɜːrθ/ تولد، بوجود آمدن. زاده شدن

- An elephant baby can weigh 200 pounds at **birth**.

یک بچه فیل در هنگام **تولد** می‌تواند ۲۰۰ پوند وزن داشته باشد. (کتاب درسی، ص ۹۲)

- Yesterday, my friend celebrated his 18th **birthday**, and he's so happy to be alive after the terrible car accident.

دوستانم روز گذشته **تولد** ۱۸ سالگی‌اش را جشن گرفت و بسیار خوشحال است که پس از آن تصادف وحشتناک زنده مانده. (پزشکی - ۸۵)

- I'm sure my **birth** inflicted a great deal of agony on my mom; therefore, I always respect her and appreciate her abnegations.

شک ندارم **تولد** من درد بسیار زیادی به مادرم تحمیل کرده؛ در نتیجه همیشه به او احترام می‌گذارم و نسبت به از خود گذشتگی‌های او سپاسگزارم.

6. blessing (n.) /'blesɪŋ/ نعمت

- Why are our parents our **blessing**?

چرا والدین ما **نعمت** هستند؟ (کتاب درسی، ص ۴۱)

- We are grateful for all the **blessings** that God has given us a gift.

ما به خاطر تمام **نعماتی** که خداوند به عنوان هدیه به ما عطا کرده شکرگزار هستیم.

- Maria! It's such a priceless **blessing** to have you alongside us in this exhausting journey.

ماریا، این که تو در این سفر طاقت فرسا در کنارمان هستی **نعمت** ارزشمندی است.



7. boost (v.) /bu:st/ بالا بردن، افزایش دادن

booster

n.

تقویت کننده

- Kindness **boosts** energy and strength in elderly people.

مهربانی، انرژی و توان افراد سالمند را بالا می‌برد. (کتاب درسی، ص ۱۵)

- Government can take actions that **boost** the rate of happiness in the society.

دولت می‌تواند اقداماتی انجام دهد تا میزان شادی در جامعه افزایش یابد.

- This car is too slow for the race. Can you do anything to **boost** its speed up?

این خودرو برای مسابقه بیش از حد کند است. می‌توانی کاری کنی سرعت آن افزایش پیدا کند؟

8. burst into tears (phrasal v.) /bɜ:rst 'ɪnto tɪrz/ به گریه افتادن، زیر گریه زدن

- Aida **burst into tears** when she saw her score.

آیدا هنگامی که نمره خود را دید به ناگه زیر گریه زد. (کتاب درسی، ص ۲۳)

- Suddenly the son **burst into tears**, hugged his old mother and said repeatedly, "Mom, mom, forgive me; please forgive me."

پسر ناگهان زیر گریه زد، مادر پیرش را در آغوش گرفت و تکرار کرد: «مادر، مادر، مرا ببخش؛ لطفاً مرا ببخش.» (کتاب درسی، ص ۲۵)

- After hearing the story of Bellamy's life, everyone in the room **burst into tears**.

پس از شنیدن داستان زندگی بلامی، تمام افراد درون اتاق به گریه افتادند.

9. calmly (adv.) /kɑ:lmlɪ/ به آرامی

calm

adj.

آرام

calmness

n.

آرامش

- He always speaks slowly and **calmly**.

او همیشه آهسته و به آرامی صحبت می‌کند. (کتاب درسی، ص ۲۳)



- It is important to stay **calm** in an emergency.

خیلی مهم است که در شرایط اضطراری آرام بمانیم. (تجربی - ۸۸)

- He stood at the threshold and looked around; then stepped forward **calmly**.
او در چارچوب در ایستاد و به اطراف نگاهی انداخت؛ سپس به آرامی به سمت جلو قدم برداشت.

10. countless (adj.) /kauntləs/ بی شمار

- It has been translated into **countless** languages including German, English and French.

آن به زبان‌های بی شماری از قبیل آلمانی، انگلیسی و فرانسوی ترجمه شده است. (کتاب درسی، ص ۲۹)

- He is a great writer and has written **countless** books.

او یک نویسنده بزرگی می‌باشد و تعداد بی شماری کتاب نوشته است.

- As a doctor, he served the army during the second World War and saved **countless** lives there.

در طول دومین جنگ جهانی، او به عنوان پزشک در ارتش خدمت کرد و آنجا زندگی‌های بی شماری را نجات داد.

11. develop (v.) /dr'veləp/ بهبود بخشیدن، رشد کردن، توسعه یافتن، پیشرفت کردن

- Many products are **developed** each

development	n.	توسعه، پیشرفت
-------------	----	---------------

 year.

بسیاری از محصولات هر ساله توسعه پیدا می‌کنند. (کتاب درسی، ص ۳۰)

- Children have to **develop** their social skills when they start school.

کودکان می‌بایست وقتی به مدرسه می‌روند مهارت‌های اجتماعی خودت توسعه دهند. (تجربی - ۸۴)

- In an academic writing, we need to **develop** an idea and support it step by step.

در یک نوشته آکادمیک، ما بایستی یک ایده را گسترش داده و قدم به قدم از آن پشتیبانی کنیم.



12. diary (n.) /'daɪəri \$ 'daɪri/ دفترچه خاطرات

- I have kept a **diary** for twelve years.

من یک دفترچه خاطرات را به مدت ۱۲ سال نگه داشته‌ام. (کتاب درسی، ص ۲۳)

- I would love to have a **diary** for myself but sadly I don't have enough time. من خیلی دوست دارم یک دفترچه خاطرات برای خود داشته باشم اما متأسفانه وقت کافی ندارم.
- I think daily **diaries** belonging to great people, are one the best things we can read.

من فکر می‌کنم دفترچه‌های خاطرات روزانه، متعلق به انسان‌های بزرگ یکی از بهترین چیزهایی هستند که می‌توانیم بخوانیم.

13. discover (v.) /ds'kʌvə \$ -ər/ کشف کردن

discovery n. اکتشاف، کشف

- Alexander Fleming **discovered** penicillin.

الکساندر فلمینگ پنیسیلین را کشف کرد. (کتاب درسی، ص ۲۹)

- The **discovery** of America was made in 1492 by Christopher Columbus.

اکتشاف آمریکا در سال ۱۴۹۲ توسط کریستوفر کلمب انجام شد. (ریاضی - ۸۹)

- Razi was the person who first **discovered** alcohol and made use of it in the history.

رازی در تاریخ اولین کسی بود که الکل را کشف کرد و آن را به کار گرفت.

14. distinguished (adj.) /dɪ'stɪŋgwɪʃt/ متمایز، برجسته

- He was known as a **distinguished** university professor, too. **distinguish** v. تمایز دادن

او همچنین به عنوان یک پروفسور دانشگاهی برجسته هم شناخته می‌شد. (کتاب درسی، ص ۲۰)



- Even though Sam was only a simple worker, he always tried to be a **distinguished** person in his life.

اگرچه سم تنها یک کارگر ساده بود، اما همیشه سعی می کرد در زندگی اش فردی متمایز (خوب) باشد.

- Some people say that Witchers can't even **distinguish** good from evil! The only thing they care about is coin.

برخی مردم می گویند ویچرها حتی نمی توانند خیر و شر را از یکدیگر تمایز دهند! تنها چیزی که به آن اهمیت می دهند پول است.

15. elderly (adj.) /'eldəli ʃ 'eldərlɪ/ پیر، سالمند

- We have to take care of **elderly** people.

ما باید از افراد سالمند مراقبت کنیم. (کتاب درسی، ص ۱۷)

- Some people do not tolerate the **elderly** and are not willing to take care of them.

برخی از مردم سالمندان را تحمل نمی کنند و مایل به نگهداری از آنان نیستند.

- I believe that the **elderly** deserve to be respected and treated in the best way. Because someday, they did the same for us.

من معتقدم افراد سالمند مستحق احترام و بهترین برخورد هستند. زیرا روزی، آن ها همین کار را برای ما کردند.

16. enjoyable (adj.) /ɪn 'dʒɔɪəbəl/ لذت بخش

enjoy

v.

لذت بردن

- My English class is really **enjoyable**, but I have a lot of homework.

کلاس انگلیسی ام واقعاً لذت بخش است اما تکالیف زیادی دارم. (کتاب درسی، ص ۳۵)

- According to my father, any activity that is enjoyed by my family will be much more **enjoyable** if we share it with others.

به گفته پدرم، هر فعالیتی که در کنار خانواده ام لذت دارد، در صورت اشتراک با دیگران بسیار لذت بخش تر خواهد بود. (ریاضی - ۸۵)



- Last night was my brother's wedding and I'm upset that it's over. I had my most **enjoyable** moments there.

دیشب مراسم عروسی برادرم بود و من ناراحتم که آن تمام شد. لذت بخش ترین لحظاتم را در آنجا داشتم.

17. ethics (n.) /'eθɪk/ اخلاق، اخلاقیات

ethical adj. اخلاقی

- Emotions and **ethics** are used in Ghazals a lot.
عواطف و **اخلاقیات** به وفور در غزل‌هایش استفاده شده است. (کتاب درسی، ص ۲۹)
- The sage old man in the village is always talking about **ethics** and philosophy.
پیرمرد حکیم داخل روستا همیشه از **اخلاقیات** و فلسفه حرف می‌زند.
- She has some honorable **ethics** and never stops behaving according to them.
او اصول **اخلاقی** پسندیده‌ای دارد و هرگز از رفتار بر طبق آن‌ها دست بردار نیست.

part 2

1. feed (v.) /fi:d/ غذا دادن، تغذیه کردن



- My grandfather **feeds** the pigeons in the park every morning.
پدربزرگم هر روز صبح به کبوترهای داخل پارک **غذا می‌دهد**. (کتاب درسی، ص ۲۱)
- Farming is very important in China and huge amounts of crops and animals are raised to **feed** the large population.
کشاورزی برای چین بسیار مهم است و مقادیر زیادی از محصولات کشاورزی و حیوانات برای **تغذیه** جمعیتی بزرگ پرورش داده می‌شوند. (ریاضی - ۸۴)
- We **feed** the animals of the zoo every day. If they don't remain healthy, we might lose them after a while.
ما هر روز به حیوانات باغ وحش **غذا می‌دهیم**. اگر آن‌ها سالم نمانند، ممکن است پس از مدتی آن‌ها را از دست بدهیم (بمیرند).

**2. forgive (v.)** /fə'gɪv \$ fər-/ بخشیدن، عفو کردن

forgiveness	n.	بخشش
unforgivable	adj.	نابخشودنی

- Mom **forgave** me for breaking the vase.

مادر مرا به خاطر شکستن گلدان بخشید. (کتاب درسی ۲۳)

- Years ago, I did something wrong to my friend and he has not **forgiven** me yet.

سالها پیش من کار اشتباه (بدی) در حق دوستم کردم و او هنوز مرا نبخشیده است.

- Our mom's dead only because of me and I will never **forgive** myself unless I'm certain I have her **forgiveness**.

مادرمان تنها به خاطر من جان خود را از دست داد و من تا وقتی مطمئن نباشم او مرا نبخشیده، خود را نخواهم بخشید.

3. find (v.) /faɪnd/ پیدا کردن، یافتن

found	v.	گذشته و قسمت سوم فعل
-------	----	----------------------

- Solutions to problems are **found** by scientists.

دانشمندان راه‌حلهایی برای مشکلات پیدا می‌کنند. (کتاب درسی، ص ۲۹)

- The general weather conditions usually **found** in a particular place is called climate.

به شرایط کلی آب و هوا در یک منطقه به خصوص، اقلیم گفته می‌شود. (خارج - ۸۷)

- We intend to buy an apartment in New York, but **haven't found** what we're looking for.

ما قصد خرید یک آپارتمان در نیویورک را داریم اما هنوز آنچه به دنبالش هستیم را نیافته‌ایم.

4. function (n., v.) /'fʌŋkʃən/ عملکرد، عمل کردن

- Taking care of grandchildren increases **functional** adj. کاربردی، اصولی
brain **function** and memory.

نگهداری/مراقبت از نوه‌ها عملکرد مغز و حافظه را بهبود می‌بخشد.



- Sometimes the **function** of clothes - the job they have to do - has the most important influence on their design.

گاهی **عمکرد/ کاربرد** لباس‌ها - یعنی کاری که باید انجام دهند - بیشترین اثر را بر طراحی‌شان دارد.
(پزشکی - ۸۶)

- It seems there is something wrong with the machine. Let me check why it's not **functioning** well.

به نظر می‌رسد دستگاه مشکلی دارد. اجازه بده بررسی کنم چرا به خوبی کار نمی‌کند.

5. generation (n.) /dʒenə'reɪʃən/ نسل، تولید

generate v. تولید کردن

- Most importantly, it brings us a sense of identity of our past and the responsibility to protect it for our future **generations**.

مهم‌تر از همه، این حس هویتی نسبت به گذشته‌مان می‌آورد و مسئولیتِ حفاظت از آن برای **نسل‌های آینده**. (کتاب درسی، ص ۴۱)

- Some elders think that our **generation** is totally spoiled!

برخی بزرگترها فکر می‌کنند **نسل** ما به کلی ضایع شده است!

- My **generation** have grown up without the experience of a world war.

نسل من بدون تجربهٔ یک جنگ جهانی بزرگ شده است.

6. hate (v.) /hert/ دوست نداشتن، متنفر بودن

- Sepideh likes spaghetti, but grandmother **hates** spaghetti.

سپیده اسپاگتی دوست دارد اما مادربزرگش از اسپاگتی **متنفر است**. (کتاب درسی، ص ۳۸)

- She **hates** being divorced. She is determined to save her marriage.

او از جدایی/ طلاق **متنفر است**. او برای نجات زندگی مشترکش مصمم است. (ریاضی - ۹۰)

- **Hating** someone is all about destroying oneself without one bit of benefit.

Let's learn how to love and be loved.

تنفر از یک فرد یعنی نابود کردن خودمان بدون منتقالی منفعت. بیایید یاد بگیریم چگونه عشق بورزیم و دوست داشته شویم.

**7. heritage (n.)** /'herətɪdʒ, 'herɪtɪdʒ/ میراث

- Yet another important thing is our **heritage** and culture.
همچنان، یک چیز مهم دیگر **میراث** و فرهنگ ماست. (کتاب درسی، ص ۴۱)
- Spain has a rich cultural **heritage**.
اسپانیا **میراث** فرهنگی غنی‌ای دارد.
- This performance showed us how African Americans renown their **heritage**.
این اجرا به ما نشان داد چگونه سیاه پوستان آمریکایی **میراث** خود را گرامی می‌دارند.

8. inspiration (n.) /ˌɪnspə'reɪʃən, ˌɪnsprɪ'reɪʃən/ الهام، تاثیرگذاری

- Hafez is known to be the **inspiration** for many poets and authors around the world. **inspire** v. الهام بخشیدن
حافظ به عنوان **الهامی** برای بسیاری از شاعران و نویسندگان سرتاسر دنیا شناخته می‌شود.
- Your work lacks any **inspiration**; try something new.
کار شما فاقد هرگونه **الهام** (اثربخشی) است: چیز جدیدی امتحان کن.
- Selena Gomez **inspired** thousands of young people and teenagers to follow their dreams and live through love and kindness.
سلینا گومز به هزاران جوان و نوجوان برای دنبال کردن رویاهایشان و زندگی با عشق و محبت **الهام** بخشید.

9. kindness (n.) /'kaɪndnəs, 'kaɪndnɪs/ مهربانی

- **Kindness** boosts energy and strength in elderly people.

kind	adj.	مهربان
unkind	adj.	نامهربان
kindly	adv.	بامهربانی

- **مهربانی**، انرژی و توان افراد سالمند را بالا می‌برد. (کتاب درسی، ص ۱۵)
- I would like to express my thanks for your **kindness**.
می‌خواهم قدردانی خود را بابت **مهربانی** شما ابراز کنم. (خارج - ۸۶)



- I know that the world can be a nasty place, but you don't have to forget about **kindness** and sympathy.

می‌دانم که دنیا می‌تواند جای زشتی باشد اما تو نباید **مهربانی** و همدردی را فراموش کنی.

10. lower (v.) /'ləʊə \$ 'ləʊər/ پایین آوردن، کاهش دادن، کم کردن

- Helping others **lowers** blood pressure.

کمک به دیگران فشار خون را **کاهش می‌دهد**. (کتاب درسی، ص ۱۵)

- We are **lowering** prices on all our products so that we can sell more of them.

ما در حال **کاهش** قیمت تمام محصولاتمان هستیم تا بتوانیم تعداد بیشتری از آنان را به فروش برسانیم. (ریاضی - ۸۸)

- To **lower** the rate of crime in our city, we need a better and more practical plan.

برای **کاهش** نرخ جرم و جنایت در شهرمان، باید برنامه‌ای بهتر و کاربردی‌تر داشته باشیم.

11. ordinary (adj.) /'ɔːdəneri \$ 'ɔːrdənəri/ معمولی، عادی

- Some like dishwashers and computer games were made by **ordinary** people like workers, housewives and school students.

برخی مانند ماشین‌های ظرفشویی و بازی‌های کامپیوتری توسط مردم **عادی** مانند کارگرها، زنان خانه‌دار و دانش‌آموزان ساخته شده‌اند. (کتاب درسی، ص ۳۰)

- She's looking for an **ordinary** job with an acceptable income.

او دنبال یک شغل **عادی** با یک درآمد قابل قبول است.

- I can't live an **ordinary** life; what I want is something full of excitement and adventure.

من نمی‌توانم زندگی **معمولی**‌ای داشته باشم؛ چیزی که من می‌خواهم یک زندگی پر از هیجان و ماجراجست.



12. pause (v., n.) /pəʊz \$ pəʊz/ مکث کردن، توقف کردن، مکث

- The son looked at the page, **paused** and started reading it aloud.
پسر به صفحه نگاهی کرد، **مکث کرده** و بلند شروع به خواندن آن کرد. (کتاب درسی، ص ۲۴)
- I told him to **pause** the movie and come for dinner, but he didn't listen.
من به او گفتم فیلم را **متوقف کند** و برای شام بیاید، اما او گوش نکرد.
- Once I start studying, I never **pause** for a moment until it's completely done.
هنگامی که شروع به مطالعه می‌کنم، به هیچ وجه **توقفی ندارم** تا زمانی که کاملاً تمام شود.

13. physician (n.) /fəˈzɪʃən, frˈzɪʃən/ پزشک

- Dr. Gharib was a famous **physician**.
دکتر قریب یک **پزشک** مشهور بود. (کتاب درسی، ص ۱۹)
- He was **physician** to George Washington.
او **پزشک** جرج واشنگتن بود.
- Please consult your **physician** before beginning any new exercise program.
لطفاً پیش از شروع کردن هرگونه برنامه ورزشی جدید، با **دکتر** خود مشورت کنید.

14. principle (n.) /ˈprɪnsəpəl, ˈprɪnsɪpəl/ قانون، قاعده، اصل

- What I can add at the end is the role of our parents' morals, values, and **principles** in our lives.
چیزی که می‌توانم در آخر اضافه کنم، نقش والدین ما در اخلاقیات، ارزش‌ها و **قوانین** در زندگی ما است. (کتاب درسی، ص ۴۱)
- He has high moral **principles**.
او **اصول** اخلاقی بالایی (زیادی) دارد.



- If you want to be a better player, you need to learn three fundamental **principles** of teamwork.

اگر می‌خواهی به بازیکن بهتری تبدیل شوی، باید سه **قاعده** اساسی کار تیمی را یاد بگیری.

15. quietly (adv.) /'kwaɪətli/ به آرامی، با صدای آرام

quiet adj. ساکت، آرام

- The mother asked her son **quietly**, "What is this?"

مادر از پسرش **به آرامی** پرسید: "آن چیست؟" (کتاب درسی، ص ۲۴)

- Is there anywhere **quiet** we can go to talk in private? I don't want anybody to hear what I want to say.

جای **ساکتی** هست که بتوانیم در آن خصوصی حرف بزنیم؟ نمی‌خواهم هیچ‌کس حرف‌هایم را بشنود. (پزشکی - ۹۰)

- It's late mid-night and everyone's asleep. Move **quietly** and slowly so that you won't wake anyone.

نیمه شب است و همه خواب هستند. برای این که کسی را بیدار نکنی **آرام** و آهسته حرکت کن.

16. regard (v., n.) /rɪ'gɑ:d \$ -ɑ:rd/ تلقی کردن، در ارتباط، در مورد، توجه

- We have much to learn **regardless of...** idiom بدون در نظر گرفتن چیزی
from our parents **regarding** our heritage, to be proud of our past.

چیزهای زیاد هست که باید از والدین خود **در مورد** میراث گذشته یاد بگیریم و به آن افتخار کنیم.
(کتاب درسی، ص ۴۱)

- This kind of punishment is **regarded** as inhuman and immoral.

این نوع از تنبیه غیرانسانی و غیراخلاقی **تلقی** می‌شود.

- Children no longer have proper **regard** for their parents and teachers.

کودکان دیگر **توجه** درستی و مناسبی به والدین و معلم‌های خود ندارند.

**17. responsibility (n.)** /rɪˌspɒnsəˈbɪləti/ مسئولیت

responsible adj. مسئول

- Most importantly, it brings us a sense of identity of our past and the **responsibility** to protect it for our future generations.

مهم‌تر از همه، این حس هویتی نسبت به گذشته‌مان می‌آورد و **مسئولیت** حفاظت از آن برای نسل‌های آینده. (کتاب درسی، ص ۴۱)

- The school is **responsible** for the safety of the children during the school hours.

مدرسه **مسئول** ایمنی بچه‌ها در طول ساعات حضورشان در مدرسه می‌باشد. (زبان - ۸۴)

- When ISIS took the **responsibility** of the bomb attack, all the media condemned their activities and movements.

هنگامی که داعش **مسئولیت** بمب‌گذاری را بر عهده گرفت، تمام رسانه‌ها فعالیت‌ها و حرکات آن‌ها را محکوم کردند.

Part 3**1. shout (v.)** /ʃaʊt/ فریاد زدن، داد کشیدن

- Dad really **shouted** at me when I didn't do my homework.

پدر واقعاً **سرم داد زد**، وقتی تکالیف خانه‌ام را انجام ندادم. (کتاب درسی، ص ۲۱)

- Stop **shouting**, and let's discuss this problem reasonably.

دست از **فریاد کشیدن** بردار و بیا به صورت منطقی راجع به این مشکل صحبت کنیم. (خارج - ۸۶)

- No parents have the right to **shout** at their children. It definitely has negative effects on their character.

هیچ پدر و مادری حق **فریاد زدن** بر سر فرزند خود را ندارد. این قطعاً روی شخصیت آن‌ها اثراتی منفی دارد.



2. solution (n.) /sə'lu:ʃən/ راه حل

solve

v.

حل کردن

- Scientists find **solutions** to problems.

دانشمندان برای مشکلات **راه‌حلهایی** می‌یابند. (کتاب درسی، ص ۲۹)

- Unemployment as a social issue remained unsolved and politicians couldn't find any **solution**.

بی‌کاری به عنوان یک معضل اجتماعی، حل نشده باقی ماند و سیاست‌مداران نتوانستند هیچ

راه‌حلی بیابند. (انسانی - ۹۰)

- I think this math problem has no **solution** and there is something wrong with it. Let's go check it with our teacher.

فکر می‌کنم این مسئلهٔ ریاضی **راه‌حلی** ندارد و غلط است. بیا برویم آن را با معلم خود بررسی کنیم.

3. strength (n.) /streŋθ, strenθ/ قدرت، توان، نیرو

- Kindness boosts energy and **strength** **strengthen** v. تقویت کردن، قوی کردن in elderly people.

مهربانی، انرژی و **توان** افراد سالمند را بالا می‌برد. (کتاب درسی، ص ۱۵)

- Laser is a device that **strengthens** lights.

لیزر وسیله‌ای است که نورها را **تقویت می‌کند**. (خارج - ۹۰)

- After that long trip, you should eat enough food in order to get your **strength** back for the match.

پس از آن سفر طولانی، باید به اندازهٔ کافی غذا بخوری تا **نیروی** خود را برای مسابقه بازیابی.



4. **surprisingly (adv.)** /sə'praɪznɪŋli \$ sə-/ تعجب‌برانگیز / به‌طور شگفت‌آور.

- Not **surprisingly**, he was regarded as a dedicated physician.

تعجبی نیست که او به عنوان یک پزشک فداکار شناخته می‌شد. (کتاب درسی، ص ۲۰)

- Not **surprisingly**, Max has failed his exam. He hadn't even studied for an hour.

تعجبی نیست که مکس امتحانش را رد شده است. او حتی یک ساعت هم مطالعه نکرده بود.

- I went to the party last night and **surprisingly**, met Maria there. She wasn't supposed to come.

دیشب به مهمانی رفتم و به‌طور شگفت‌آوری، آن‌جا ماریا را ملاقات کردم. او قرار نبود بیاید.

5. **instance (n.)** /'ɪnstəns/ مثال، نمونه

- Penicillin, for **instance**, was discovered quite accidentally when Alexander Fleming was working on bacteria.

برای **مثال**، پنیسیلین به طور تصادفی وقتی الکساندر فلمینگ در حال کار بر روی باکتری بود کشف

شد. (کتاب درسی، ص ۳۰)

- For **instance**, it explains how they are pronounced.

برای **مثال** توضیح می‌دهد آن‌ها چگونه تلفظ می‌شود. (کتاب کار، ص ۲۸)

- If you are bored, you can do a lot of interesting thing; **for instance**, read a good novel.

اگر بی‌حوصله هستید، می‌توانید کارهای جالب زیادی انجام دهید: **مثلاً** یک رمان خوب بخوانید.



6. care for sb (v.) /ker fɔ:r/ مراقبت/ نگهداری کردن از کسی

- We must **care for** those who once **cared for** us.

ما باید از کسانی که روزی از ما مراقبت کردند، مراقبت کنیم. (کتاب درسی، ص ۲۵)

- Respect and **care for** elders start with our parents as they are our first teachers in our life.

احترام و مراقبت از بزرگترها با والدین مان به عنوان اولین معلمان زندگی مان آغاز می شود. (کتاب کار، ص ۱۰)

- I can't come to the class tomorrow because I have to **care for** my little sister.

فردا نمی توانم به کلاس بیایم چون باید از خواهر کوچکم مراقبت کنم.

7. to be known as (ph v.) /tə bi noʊn əz/ شناخته شدن، مشهور بودن

- Hafez **is known to be as** one of the most famous Persian poets of all time.

حافظ به عنوان یکی از مشهورترین شاعران ایرانی تمام دورانها شناخته می شود. (کتاب درسی، ص ۲۹)

- Something that makes the air, rivers, or seas dirty **is known as** pollution.

چیزی که باعث می شود هوا، رودها، و دریاها کثیف شوند به عنوان آلودگی شناخته می شود. (خارج - ۸۸)

- She **is known as** the best student of our university. I think she is a great instance for everyone.

او به عنوان بهترین دانشجوی دانشگاه ما شناخته می شود. من فکر می کنم او یک نمونه عالی برای همه است.

8. again and again (phrase) /ə'gen ænd ə'gen / مدام، دوباره و دوباره

- Why do you keep asking me the same question **again and again**?

چرا مدام همان سوال را از من می پرسی؟ (کتاب درسی، ص ۲۴)



- She keeps making the same mistake, **again and again**.

او مدام همان اشتباه را تکرار می کند.

- If you want to learn something, you must practice it **again and again**.

اگر می خواهی چیزی را یاد بگیری، باید آن را دوباره و دوباره (به طور مداوم) تمرین کنی.

9. teenager (n.) /'ti:neɪdʒə \$ -ər/ (نوجوان (بین ۱۳ تا ۱۹ سال)

- **Teenagers** who help others are more successful in life.

نوجوانانی که به دیگران کمک می کنند در زندگی موفق ترند. (کتاب درسی، ص ۱۵)

- These **teenagers** are really energetic and I'm not capable of handling them.

این نوجوانان واقعاً پرانرژی هستند و من قادر به کنترل کردنشان نیستم.

- **Teenagers** are dramatically sensitive and we must be careful how we treat them.

نوجوانان به شدت حساس هستند و ما باید مراقب رفتارمان با آنها باشیم.

10. temperature (n.) /'temprətʃə/ دما

- While the nurse is taking her **temperature**, they start talking.

وقتی پرستار دارد دمای او را می گیرد، آنها شروع به صحبت می کنند. (کتاب درسی، ص ۱۹)

- France plans to launch a satellite to measure the **temperature** of the Earth's upper atmosphere.

فرانسه قصد دارد ماهواره ای برای اندازه گیری دمای جو بالایی زمین پرتاب کند/ بفرستد. (ریاضی - ۸۶)

- The **temperature** in the core of the Sun is more than 6 million degrees. It's really fascinating.

دما در هسته خورشید بیش از ۶ میلیون درجه است. این واقعاً شگفت آور است.



11. terrible (adj.) /'terəbəl, 'terɪbəl/ ناخوشایند، بد، وحشتناک، بد.

- She has caught a **terrible** flu.

terribly adv.

به طور وحشتناک

او یک آنفولانزای **وحشتناک** گرفته است. (کتاب درسی، ص ۱۹)

- Yesterday, my friend celebrated his 18th birthday, and he's so happy to be alive after the **terrible** car accident.

دوستم دیروز تولد ۱۸ سالگی اش را جشن گرفت، و خیلی خوشحال است که پس از آن تصادف **وحشتناک** زنده مانده است. (پزشکی - ۸۵)

- When the great war ended, thousands of men, women and children were injured **terribly**.

وقتی جنگ بزرگ به پایان رسید، هزاران مرد، زن و بچه به صورت **وحشتناکی** زخمی شده بودند.

12. by accident (idiom) /baɪ 'æksədənt/ تصادفاً، به طور اتفاقی

- Some inventions were created **by accident** or scientists' mistakes.

برخی از اختراعات **تصادفی** یا با اشتباه دانشمندان خلق شده‌اند. (کتاب درسی، ص ۳۰)

- They discovered the expensive antique **by accident**, when a fire destroyed eventually.

بالاخره عتیقه گران قیمت را وقتی که آتش سوزی خانه‌ی آن‌ها را ویران کرد، **به طور تصادفی** پیدا کردند.

- Morgan found his father's diary in the attic **by accident**. Once he read it, his eyes were filled with tears.

مورگان دفترچه خاطرات پدرش را **به طور اتفاقی** در اتاق زیر شیروانی یافت. وقتی آن را خواند، چشمانش پر از اشک شد.

13. tool (n.) /tu:l/ ابزار، وسیله

- More interestingly, some **tools** and technologies are not made by scientists at all.

جالب‌تر این که، برخی از **ابزارها** و تکنولوژی‌ها اصلاً توسط دانشمندان ساخته نشده‌اند. (کتاب درسی، ص ۳۰)



- Modern **tools** have improved our forecasts by giving more information about the atmosphere.

ابزارآلات مدرن با دادن اطلاعات بیشتر دربارهٔ جو، پیش‌بینی‌های ما را بهبود بخشیده‌اند. (پزشکی - ۸۵)

- I can repair your car but I need some specific **tools**. Do you have anything in the trunk?

من می‌توانم ماشینت را تعمیر کنم اما به ابزارآلات خاصی نیاز دارم. چیزی داخل صندوق عقب داری؟

14. vase (n.) /vɑ:z \$ veɪs, veɪz/ گلدان

- Mom forgave me for breaking the **vase**.

مادر مرا به خاطر شکستن گلدان بخشید. (کتاب درسی ۲۳)

- This old **vase** belonged to my grandfather and is really valuable to me.

این گلدان به پدر بزرگم تعلق داشت و واقعاً برایم ارزشمند است.

- Vase** is a beautiful object that we can put our natural or artificial flowers in it.

گلدان یک شیء زیباست که ما می‌توانیم گل‌های طبیعی یا مصنوعی خود را در آن بگذاریم.

15. while (n.) /waɪl/ مدت، زمان، دوره

- After a little **while**, the old mother asked her son for the third time, "What is this?"

پس از مدتی کوتاه، مادر پیر برای سومین بار از پسرش پرسید: «این چیست؟» (کتاب درسی، ص ۲۴)

- Alex is on a trip and won't be home for a **while**.

الکس سفر است و برای مدتی خانه نخواهد بود.

- I haven't seen Alexander for quite a **while**. I'm actually getting worried about him.

مدت زیادی می‌شود که الکس را ندیده‌ام. در حقیقت دارم برایش نگران می‌شوم.


16. (be)willing to (adj.) /'wɪlɪŋ/ مشتاق، خواهان

willingness n. اشتیاق

- Are you **willing to** read this book?

می‌خواهی این کتاب را بخوانی؟

- She **is not willing to** come with us. I'm not going to force her.

او **مشتاق** نیست با ما بیاید. نمی‌خواهم مجبورش کنم.

- Our company **is** honestly **willing to** cooperate with your great institution. But, we have some difficulties here.

کمپانی ما صادقانه **مشتاق** هم‌کاری با موسسه بزرگ شماست. اما، ما اینجا مشکلاتی داریم.

17. yet (adv.) /jet/ با این وجود، هنوز، تاکنون، همچنان

- **Yet**, another important thing is our heritage and culture.

با این وجود، مطلب مهم دیگر میراث و فرهنگ ماست. (کتاب درسی، ص ۴۱)

- A: "Have you packed your bags?"

- B: "Not **yet**. Give me a minute."

الف: «چمدان‌های خود را بسته‌ای؟»

ب: «نه هنوز. یک دقیقه صبر کن.»

- I have received a ton of exciting gifts for the Christmas, but haven't opened them **yet**.

من هدایای هیجان‌انگیز زیادی برای کریسمس دریافت کرده‌ام اما **هنوز** آن‌ها را باز نکرده‌ام.



part 4



1. behind (adv.) /br'haɪnd/ پشت

- Close the door **behind** you so the cold or warm air doesn't go out.
در را **پشت** سرت ببند تا هوای سرد یا گرم خارج نشود. (کتاب درسی، ص ۷۴)
- A complete dictionary also tells you about the origin of words and the story **behind** them.
یک دیکشنری کامل به شما راجع به منشاء کلمه‌ها و داستان **پشت**شان می‌گوید. (کتاب کار، ص ۲۹)
- The man's face **behind** the table was familiar to him, but he didn't recognize it.
چهرهٔ مرد **پشت** میز برایش آشنا بود، اما او را نشناخت.

2. cage (n.) /keɪdʒ/ قفس

- I have two parrots. They are kept in the **cage**.
من دو طوطی دارم. آن‌ها در **قفس** نگهداری می‌شوند. (کتاب کار، ص ۱۹)
- I wondered why the lions and the tigers were both kept in the same **cage**.
من تعجب کردم چرا شیرها و ببرها هر دو در یک **قفس** نگهداری می‌شدند.
- The enemy treated his like an animal and he spent 20 years of his life in a small dark **cage**.
دشمن با او چون یک حیوان برخورد کرد و او ۲۰ سال از زندگی خود را در یک **قفس** تنگ و تاریک گذراند.

3. come up with something (ph v.) /kʌm ʌp wɪθ/ پیدا کردن، ساختن

- When two people cooperate with each other, they **come up with** better ideas.
وقتی دو نفر همکاری می‌کنند، ایده‌های بهتری **پیدا** می‌کنند. (کتاب درسی، ص ۸۴)



- Their attack failed and they had to **come up with** a better plan.

حمله‌شان شکست خورد و مجبور بودند نقشهٔ بهتری پیدا کنند.

- She **came up with** a new idea in order to increase sales.

او ایدهٔ جدیدی برای افزایش فروش پیدا کرد.

4. **deserve (v.)** /dɪ'zɜ:v \$ -3.rv/ شایستگی چیزی داشتن، لایق چیزی بودن

- Thus we need to care for them because they **deserve** to be cared for.

بنابراین ما باید از آن‌ها مراقبت کنیم زیرا آن‌ها شایستهٔ مراقبت هستند. (کتاب کار، ص ۱۰)

- I think Anne **deserved** that special reward.

فکر می‌کنم آنه لیاقت آن جایزهٔ ویژه را داشت.

- My teacher taught me that my parents **deserve** the best behavior and must be respected.

معلمم به من یاد داد که والدین شایستهٔ بهترین رفتار هستند و با به آن‌ها احترام گذاشت.

5. **duty (n.)** /'dju:ti \$ 'du:-/ وظیفه

- So it is our **duty** to help them when they need us because they are not young enough to handle things on their own like before.

پس این وظیفهٔ ماست هنگامی که به ما نیاز دارند به آنان کمک کنیم زیرا دیگر به اندازهٔ کافی جوان نیستند تا مانند قبل خودشان از پس کارها بر بیایند. (کتاب کار، ص ۱۰)

- You are a student and have specific **duties** to do in the class.

شما یک دانش‌آموز هستی و وظایف خاصی در کلاس داری.

- He wondered if he should listen to humanity calling inside him or to do his **duty** as a soldier.

او نمی‌دانست که به ندای انسانیت درونش گوش دهد یا به وظیفه‌اش به عنوان یک سرباز عمل کند.

**6. failure (n.)** /'feɪljə \$ -ər/ شکست

fail v. شکست خوردن، موفق نشدن

- Their first attempt to climb Sabalan ended in **failure**.
تلاش اولیه آن‌ها برای بالا رفتن از سبلان ناموفق بود. (کتاب کار، ص ۱۵)
- It was the first time I'd ever experienced **failure**. What about you?
آن اولین باری بود که شکست را تجربه کرده بود. تو چی؟ (انسانی - ۸۵)
- The one and only way to success is through a ton a mistakes and **failures**.
تنها راه رسیدن به موفقیت از میان صدها اشتباه و شکست می‌گذرد.

7. feel/be honored (idiom) /fi:l 'ɑ:nərd/ احساس خوشحالی کردن، مفتخر بودن

- They **feel honored** when we appreciate their love and respect them.
وقتی ما عشق آن‌ها را گرامی می‌داریم و به آنان احترام می‌گذاریم، احساس خوشحالی می‌کنند. (کتاب کار، ص ۱۰)
- She **was** genuinely **honored** to meet the president in person.
او واقعاً از ملاقات رئیس‌جمهور مفتخر بود.
- The soldiers **felt honored** to be able to save thousands of lives.
سربازها از این که توانسته بودند جان هزار نفر را نجات دهند احساس خوشحالی می‌کردند.

8. handle (v.) /'hændl/ کنترل کردن، از عهده چیزی برآمدن

- So it is our duty to help them when they need us because they are not young enough to **handle** things on their own like before.
پس این وظیفه ماست هنگامی که به ما نیاز دارند به آنان کمک کنیم زیرا دیگر به اندازه کافی جوان نیستند تا مانند قبل خودشان از پس کارها بر بیایند. (کتاب کار ۱۰)
- We have complete confidence in his ability to **handle** the situation.
ما به توانایی او در کنترل شرایط کاملاً اطمینان داریم. (خارج از کشور، ص ۹۰)



- Father believes that I'm grown enough to be able to **handle** myself in the society.

پدرم باور دارد من به اندازه کافی بزرگ شده‌ام و می‌توانم در جامعه از پس خودم برآیم.

9. **lack** (n., v.) /læk/ نبود، کمبود، فقدان، نداشتن، فاقد بودن

- **Lack** of rain causes droughts. (نوبت باران موجب خشکسالی می‌شود. (کتاب کار ۰۴))
- According to statistics, one quarter of the world's population **lacks** adequate housing. بر اساس آمار، یک چهارم جمعیت دنیا فاقد مسکن مناسب هستند. (ریاضی - ۸۶)
- **Lack** of concentration was the only reason she couldn't pass the exam. نداشتن تمرکز تنها دلیلی بود که او نتوانست در امتحان قبول شود.

10. **last** (adj.) /lɑ:st \$ læst/ آخر، آخرین، گذشته

به طول انجامیدن last v.

- The **last** sentence in a paragraph is often a concluding sentence. آخرین جمله در یک بند معمولاً یک جمله نتیجه‌گیری است. (کتاب درسی، ص ۹۲)
- The **last** time he was there, he was so upset. آخرین باری که آنجا بود خیلی ناراحت به نظر می‌رسید. (کتاب درسی، ص ۹۹)
- I had to study for the exam, so I had a brief sleep **last night**. من باید برای امتحان مطالعه می‌کردم، بنابراین دیشب خواب کوتاهی داشتم. (زبان - ۸۷)

11. **note** (n., v.) /nəʊt \$ noʊt/ یادداشت کردن، خاطر نشان کردن، ذکر کردن

- It is also important to **note** that elders were not born elders; they were kids like us and now have grown old.

همچنین مهم است خاطر نشان کنیم که سالمندان، سالمند زاده نشده‌اند؛ آن‌ها مانند ما کودک بوده‌اند و حالا پیر شده‌اند. (کتاب کار، ص ۱۰)



- I have recorded everything I saw in my **notebook** during my trip to Europe.
من هرچه حین سفرم به اروپا دیده‌ام را در دفترچه یادداشت خود ضبط کرده‌ام. (خارج - ۸۸)
- In the first session, teacher **noted** that this is the most difficult one we have ever had.
جلسه اول معلم **خاطر نشان کرد** که این ترم سخت‌ترین ترمی است که تا به حال داشته‌ایم.

12. result (n.) /rɪˈzʌlt/ نتیجه

- You did not inform us about the **result**.
به ما درباره **نتیجه** خبر ندادی. (کتاب کار، ص ۱۸)
- The brain stores the information that is the **result** of human thoughts and feelings.
مغز اطلاعاتی که **حاصل** افکار و احساسات انسان است ذخیره می‌کند. (تجربی - ۸۵)
- Operation was completed an hour ago; now we are waiting for the **result**.
عمل جراحی یک ساعت پیش به پایان رسید؛ حال ما منتظر **نتیجه** هستیم.

13. robber (n.) /'rɒbə ʃ 'rɑ:bər/ دزد، سارق

rob	v.	دزدیدن
robbery	n.	دزدی، سرقت

- The **robber** was found by the police last week.
سارق هفته پیش توسط پلیس پیدا شد. (کتاب کار، ص ۱۹)
- This huge **robbery** from the bank is literally an unprecedented event in our city.
این **دزدی** بزرگ از بانک، به معنای واقعی کلمه اتفاقی بی‌سابقه در شهر ماست.
- When he was young, he used to be a violent **robber** but now he's completely changed his way.
وقتی جوان بود یک **سارق** خشن بود اما حال کاملاً مسیر خود را تغییر داده است.



14. share (v.) /ʃeə \$ ʃer/ تقسیم کردن، به اشتراک گذاشتن

- Elders have a lot to **share** with us: their life experiences, their failures, their successes and many more.

سالمندان چیزهای زیادی برای **اشتراک‌گذاری** با ما دارند: تجربیات زندگی، شکست‌هایشان، موفقیت‌هایشان و بسیاری دیگر. (کتاب کار، ص ۱۰)

- According to my father, any activity that is enjoyed by my family will be much more enjoyable if we **share** it with others.

به گفته پدرم، هر فعالیتی که با خانواده‌ام لذت‌بخش است، با **اشتراک‌گذاشتن** با دیگران بسیار لذت‌بخش خواهد بود. (ریاضی - ۸۵)

- There was not much food left and we had to **share** everything we had.

غذای زیادی باقی نمانده بود و ما مجبور بودیم هرچه داشتیم را **تقسیم** کنیم.

15. steal (v.) /sti:l/ دزدیدن

- Jack's money was **stolen** in the train.

پول جک در قطار **دزدیده شد**. (کتاب کار، ص ۱۹)

- That man denies **stealing** the money.

مرد **دزدیدن** پول را انکار می‌کند. (ریاضی - ۸۷)

- Someone **stole** my car last night and I have reported it to the police.

کسی دیشب ماشینم را **دزدید** و من آن را به پلیس گزارش داده‌ام.

16. suitcase (n.) /'su:tkeɪs/ چمدان، ساک

- They started to look for his **suitcase**.

آن‌ها شروع به گشتن دنبال **چمدانش** کردند. (کتاب درسی، ص ۹۹)

- Finally, he remembered that he had left his **suitcase** in his car!



در نهایت، او به خاطر آورد که چمدانش را در ماشینش جا گذاشته بود. (کتاب درسی، ص ۹۹)

- It's been over 40 years that carrying people's heavy **suitcases** is his only way to earn some money.

بیش از ۴۰ سال است که حمل چمدان‌های سنگین مردم، تنها راه به دست آوردن پول برای او است.

17. sunlight (n.) /'sʌnlaɪt/ نور خورشید

- I know electricity can be produced from water and **sunlight**.

من می‌دانم که برق می‌تواند از آب و نور خورشید تولید شود. (کتاب درسی، ص ۷۵)

- A: So when does the water look blue?
- B: Well, the water that's completely unpolluted is actually colorless. But it often looks bluish because of the **sunlight**.

آ: «پس چه زمانی آب آبی به نظر می‌رسد؟»

ب: «خب، آبی که کاملاً تمیز است در واقع بی‌رنگ است. اما اغلب به خاطر نور خورشید آبی دیده می‌شود.» (انسانی - ۸۵)

- The **sunlight** was burning his skin and the water of the ocean was almost boiling. He decided to enter the water to feel less hot.

نور خورشید پوستش را می‌سوزاند و آب اقیانوس تقریباً به جوش آمده بود. او تصمیم گرفت به داخل آب برود تا کمتر احساس گرما کند.

18. tide (n.) /taɪd/ جذر و مد، موج

- Here you can see two high and two low **tides** each day.

این‌جا شما می‌توانید دو سطح بالا و دو سطح پایین **جذر و مدها** در هر روز را ببینید. (کتاب درسی، ص ۷۹)

- It is made from resources that can be replaced, like wind, water, sunshine, **tides**, and plants.

آن از منابعی که می‌توانند جایگزین شوند مانند باد، آب، نور خورشید، **جذر و مد** و گیاهان ساخته شده است. (کتاب درسی، ص ۸۰)



- He didn't have enough courage to swim against the political **tide** of country.

او به اندازه کافی شجاعت نداشت تا با **موج** سیاسی کشور مخالفت کند.

19. waste (n.) /weɪst/ زباله

- Changing **waste** to energy can be considered one of the most helpful ways to save the resources of the earth.

تبدیل **زباله** به انرژی می‌تواند به عنوان یکی از مفیدترین راه‌ها برای ذخیره منابع زمین مورد بررسی قرار بگیرد. (کتاب درسی، ص ۸۶)

- The Japanese recycle more than half their **waste** paper.
ژاپنی‌ها بیش از نصف کاغذ **زباله** (دور ریختنی) خود را بازیافت می‌کنند. (تجربی - ۹۰)

- These **wastes** smell disgusting! Please keep them away from me or I am going to vomit.

این **زباله‌ها** بوی وحشتناکی دارند! لطفاً آن‌ها را از من دور نگه دار در غیر این صورت بالا می‌آورم.

20. work out (ph v.) /wɜːrk aʊt/ تمرین کردن، فهمیدن، حل کردن، متوجه شدن

- When you recognize prefixes and suffixes and know what they mean, it will help you **work out** the meaning of many words you read.

وقتی پیشوندها و پسوندها را تشخیص دهید و بدانید چه معنایی دارند، به شما کمک می‌کند معنی بسیاری از کلماتی که می‌خوانید را **بفهمید**. (کتاب درسی، ص ۵۵)

- If anyone **work** this puzzle **out**, he will be rewarded.
هرکس بتواند این معما را **حل** کند، به او جایزه داده می‌شود.

- I can't **work out** where this music is coming from. It is too loud and annoying.

من نمی‌توانم **متوجه شوم** این موسیقی از کجا می‌آید. صدایش بیش از حد بلند و آزاردهنده است.

ضمیمہ



APPENDICES



Appendix I

Vocabulary list - Prospect 1-3

هفتم	
Welcome	
Backpack	کوله‌پشتی
bag	کیف
bench	نیمکت
blackboard	تخته‌سیاه
book	کتاب
chair	صندلی
chalk	گچ
classroom	کلاس درس
desk	میز تحریر
dictionary	فرهنگ لغت
door	در
eraser	مداد پاک‌کن
marker	ماژیک
notebook	دفتر یادداشت
pen	خودکار
pencil	مداد
pencil case	جامدادی

pencil sharpener	مداد تراش
ruler	خط‌کش
school	مدرسه
Lesson 1	
am	هستم
and	و
conversation	مکالمه
Excuse me	ببخشید
fine	خوب
First name	اسم کوچک
Good afternoon	عصر بخیر
Good morning	صبح بخیر
great	عالی
Hello	سلام
Hi	سلام
I	من
is	هست
last name	نام خانوادگی
Miss.	خانم (دوشیزه)



Mr.	آقا
Mrs.	خانم (متأهل)
my name	اسم من
now	حالا
please	لطفاً
sit down	بنشین
spell	هجی کردن
talk	صحبت کردن
teacher	معلم
tell me	به من بگو
thank you	ممنون
thanks	ممنون
today	امروز
what's	چه هست
Lesson 2	
again	دوباره
boy	پسر
classmate	همکلاسی
friend	دوست
girl	دختر
he	او (مذکر)
help	کمک کردن

here	اینجا
I can	من می توانم
librarian	کتابدار
library	کتابخانه
library card	کارت کتابخانه
man	مرد
number	شماره
phone	تلفن
sure	مطمئن
sorry	متأسف
student	دانش آموز
tomato	گوجه فرنگی
too	همچنین
welcome	خوش آمدید
who	چه کسی
woman	زن
yes	بله
Lesson 3	
age	سن
birth	تولد
day	روز
happy	شاد، خوشحال



I see	می بینم، می فهمم، می دانم
in	در، داخل
no	نه، خیر
really	واقعاً
say	بگو، گفتن
when	کی، چه موقع
Saturday	شنبه
Sunday	یکشنبه
Monday	دوشنبه
Tuesday	سه‌شنبه
Wednesday	چهارشنبه
Thursday	پنج‌شنبه
Friday	جمعه
date	تاریخ
month	ماه
year	سال
January	ژانویه
February	فوریه
March	مارس
April	آوریل
May	مه
June	ژوئن

July	جولای
August	اوت
September	سپتامبر
October	اکتبر
November	نوامبر
December	دسامبر
one	یک
two	دو
three	سه
four	چهار
five	پنج
six	شش
seven	هفت
eight	هشت
nine	نه
ten	ده
eleven	یازده
twelve	دوازده
thirteen	سیزده
fourteen	چهارده
fifteen	پانزده
sixteen	شانزده



seventeen	هفده
eighteen	هجده
nineteen	نوزده
twenty	بیست
thirty	سی
forty	چهل
fifty	پنجاه
sixty	شصت
seventy	هفتاد
eighty	هشتاد
ninety	نود
one hundred	صد

Lesson 4

Ali's	مال علی
aunt	عمه، خاله
baker	نانوا
cook	پختن
daughter	دختر
dentist	دندان‌پزشک
doctor	دکتر
drive	رانندگی کردن
driver	راننده

employee	کارمند
engineer	مهندس
family	خانواده
father	پدر
farmer	کشاورز
florist	گل‌کار
grandfather	پدربزرگ
grandmother	مادربزرگ
housewife	خانوم خانه‌دار
job	شغل
mechanic	مکانیک
mother	مادر
nice	خوب، زیبا
nurse	پرستار
painter	نقاش
picture	عکس
pilot	خلبان
policeman	پلیس
postman	پستچی
relationship	رابطه، ارتباط
secretary	منشی
shopkeeper	مغازه‌دار



Appendix VI

Proverbs

There's no place like home.	هیچ جا خونه آدم نمیشه.
Money does not grow on trees.	پول علف خرس نیست.
Absence makes the heart grow fonder.	دوری و دوستی.
Don't look a gift horse in the mouth.	دندون اسب پیشکشی رو نمی شمرن.
Kill two birds with one stone.	با یک تیر دو نشون زدن.
A burnt child dreads the fire.	مارگزیده از رسیمون سیاه و سفید می ترسه.
Cut your coat according to your cloth.	لقمه رو اندازه دهن خودت بردار.
Out of sight, out of mind.	از دل برود هر آن که از دیده برفت.
Don't count your chickens before the hatch.	جوجه رو آخر پاییز می شمارن.
Two heads are better than one.	یک دست صدا نداره.
Easy come, easy go.	باد آورده رو باد می بره.
Too many cooks spoil the broth.	آشپز که دو تا شد آش یا شور میشه یا بی نمک.
Practice makes perfect.	کار نیکو کردن از پرکردن است.
Actions speak louder than words.	دوصد گفته چون نیم کردار نیست.
Birds of a feather flock together.	کبوتر با کبوتر، باز با باز.
The early birds catches the worm.	سحرخیز باش تا کامروا باشی.
God helps those who help themselves.	از تو حرکت از خدا برکت.



Appendix VIII

Alphabetical word list

a	
ability	توانایی (درس ۱ یازدهم)
above all	بالا تر از همه، مخصوصاً (درس ۲ یازدهم)
abbreviation	علامت اختصاری (درس ۲ دوازدهم)
abroad	خارج از کشور (درس ۲ دهم)
absence	غیبت، عدم حضور (درس ۳ دوازدهم)
absolutely	کاملاً (درس ۱ یازدهم)
absorb	جذب کردن (درس ۳ دوازدهم)
access	دسترسی داشتن (درس ۲ دوازدهم)
accidentally	به طور تصادفی (درس ۱ دوازدهم)
achieve	رسیدن (درس ۲ دوازدهم)
active	فعال (درس ۲ دهم)
action	اقدام (درس ۳ دوازدهم)
actual	حقیقی، واقعی (درس ۲ دهم)
add	اضافه کردن (درس ۱ دهم)
addiction	اعتیاد (درس ۲ یازدهم)
adjective	صفت (درس ۲ دوازدهم)
adverb	قید (درس ۲ دوازدهم)
advanced	پیشرفته (درس ۲ دوازدهم)
a few	تعداد کم (درس ۱ دهم)



against	در مقابل (درس ۲ دهم)
agent	نماینده، مامور (درس ۴ دهم)
aid	کمک کردن، دستیار (درس ۲ دوازدهم)
air conditioner	دستگاه تهویه هوا (درس ۳ دوازدهم)
alike	شبیبه (درس ۲ دهم)
alive	زنده (درس ۱ دهم)
allow	اجازه دادن (درس ۲ دوازدهم)
aloud	با صدای بلند (درس ۱ دوازدهم)
alphabet	الفبا (درس ۲ دوازدهم)
alphabetical	الفبایی (درس ۲ دوازدهم)
alphabetically	به ترتیب حروف الفبا (درس ۳ دوازدهم)
already	تاکنون، قبلاً، از قبل (درس ۳ دوازدهم)
alternative	جایگزین (درس ۳ دوازدهم)
although	اگرچه (درس ۲ دوازدهم)
aluminum	آلومینیوم (درس ۳ دوازدهم)
amazing	شگفت انگیز (درس ۱ دهم)
amount	مقدار (درس ۲ یازدهم)
amused	سرگرم (درس ۳ یازدهم)
ancient	کهن، باستانی (درس ۴ دهم)
anger	خشم (درس ۳ دوازدهم)
anthill	مورتپه، لانه‌ی مورچه (درس ۲ دوازدهم)
apologize	معذرت‌خواهی کردن (درس ۳ دوازدهم)
app	برنامه‌ی کاربردی (درس ۲ دوازدهم)



apply	درخواست کردن (درس ۳ دوازدهم)
appreciate	تشکر کردن (درس ۳ یازدهم)
appreciation	تشکر، قدردانی (درس ۱ دوازدهم)
appropriate	مناسب، درست (درس ۱ دهم)
arrange	مرتب کردن (درس ۲ دوازدهم)
arrangement	آرایش، ترتیب (درس ۲ دوازدهم)
artwork	اثر هنری (درس ۳ یازدهم)
astronaut	فضانورد (درس ۲ دوازدهم)
at least	حداقل (درس ۱ یازدهم)
atmosphere	جو (درس ۳ دوازدهم)
attack	حمله کردن (درس ۲ یازدهم)
attend	شرکت کردن (درس ۳ دهم)
attention	توجه (درس ۱ دهم)
attitude	نظر، عقیده، نگرش (درس ۳ یازدهم)
attract	جذب کردن (درس ۴ دهم)
attraction	جاذبه (درس ۴ دهم)
available	در دسترس (درس ۱ یازدهم)
average	معمولی، متوسط، میانگین (درس ۲ دوازدهم)
b	
background	پیشینه (درس ۳ دهم)
balanced	متعادل (درس ۲ یازدهم)
balcony	بالکن، ایوان (درس ۳ دوازدهم)
barbecue	کباب، باربیکیو (درس ۳ دوازدهم)



battery	باتری (درس ۳ دوازدهم)
BC (Before Christ)	پیش از میلاد مسیح (درس ۳ دوازدهم)
behavior	رفتار (درس ۴ دهم)
behind	پشت (درس ۳ دوازدهم)
belief	اعتقاد (درس ۳ دهم)
believe	اعتقاد داشتن (درس ۳ دهم)
belong	تعلق داشتن (درس ۱ یازدهم)
benefit	سود، مزیت (درس ۳ دوازدهم)
besides	به علاوه (درس ۱ یازدهم)
bilingual	دو‌زبانه (درس ۲ دوازدهم)
bill	صورتحساب (درس ۳ دوازدهم)
biography	بیوگرافی، زندگی‌نامه (درس ۲ دوازدهم)
birth	تولد (درس ۱ دوازدهم)
bite	نیش، نیش زدن، گاز گرفتن (درس ۲ دوازدهم)
blessing	نعمت (درس ۱ دوازدهم)
blow	وزیدن (درس ۳ دوازدهم)
booklet	کتابچه (درس ۴ دهم)
boost	افزایش دادن، تقویت کردن (درس ۱ دوازدهم)
borrow	قرض گرفتن (درس ۱ یازدهم)
brave	شجاع (درس ۲ دهم)
broth	آبگوشت (درس ۳ دوازدهم)
burn	سوختن (درس ۳ دوازدهم)
burst into tears	به گریه افتادن (درس ۱ دوازدهم)



butter	کره (درس ۱ دوازدهم)
by accident	تصادفی (درس ۱ دوازدهم)
c	
cage	قفص (درس ۱ دوازدهم)
calligraphy	خطاطی (درس ۳ یازدهم)
calm	آرام (درس ۲ یازدهم)
calmly	به آرامی (درس ۱ دوازدهم)
cancer	سرطان (درس ۲ یازدهم)
carbon	کربن (درس ۲ دوازدهم)
care for	مراقبت / نگهداری کردن (درس ۱ دوازدهم)
careful	مراقب، دقیق (درس ۲ دهم)
careless	بی دقت (درس ۴ دهم)
carry	حمل کردن (درس ۲ دهم)
catch	گرفتن (درس ۳ یازدهم)
cause	موجب شدن (درس ۲ یازدهم)
cell	سلول (درس ۲ دهم)
century	قرن (درس ۱ یازدهم)
ceremony	مراسم (درس ۴ دهم)
certain	مطمئن، قطعی (درس ۳ یازدهم)
character	شخصیت (درس ۳ دوازدهم)
charge	شارژ کردن (درس ۳ دوازدهم)
charging	شارژ کننده (درس ۳ دوازدهم)
check	چک، صورت حساب (درس ۳ دوازدهم)



chemical	شیمیایی (درس ۳ دوازدهم)
choice	انتخاب (درس ۴ دهم)
choose	انتخاب کردن (درس ۲ دهم)
circle	دور زدن، دایره (درس ۲ دوازدهم)
clear	واضح (درس ۲ دهم)
client	مشتری (درس ۳ دوازدهم)
cloth	پارچه، لباس (درس ۳ دوازدهم)
coal	زغال سنگ (درس ۳ دوازدهم)
collect	جمع آوری کردن (درس ۲ دهم)
collector	جمع کننده (درس ۳ دوازدهم)
collection	مجموعه، کلکسیون (درس ۳ یازدهم)
colony	گروه، جمعیت، جماعت (درس ۲ دوازدهم)
combine	ترکیب کردن (درس ۳ دوازدهم)
combination	ترکیب (درس ۳ یازدهم)
come up with	پیدا کردن، پایه پای کسی یا چیزی رفتن، ارائه دادن، پیشنهاد کردن (درس ۳ دوازدهم)
comfortable	راحت (درس ۴ دهم)
commercial	تبلیغاتی، اقتصادی (درس ۲ دوازدهم)
common	رایج (درس ۱ دهم)
communicate	ارتباط برقرار کردن (درس ۱ یازدهم)
communicative	خوش مشرب (درس ۲ دوازدهم)
community	جامعه، اجتماع، اهالی (درس ۳ دوازدهم)
compare	مقایسه کردن (درس ۲ دوازدهم)



compile	تدوین کردن، تألیف کردن (درس ۲ دوازدهم)
complete	تکمیل کردن، کامل (درس ۲ دوازدهم)
condition	شرایط (درس ۲ یازدهم)
confused	گیج، گمراه (درس ۳ یازدهم)
confusing	گیج کننده (درس ۳ یازدهم)
connnection	ارتباط، اتصال (درس ۲ دوازدهم)
consider	ملاحظه/بررسی کردن (درس ۱ یازدهم)
consist of	شامل شدن (درس ۳ دوازدهم)
constantly	مداوم، پیوسته (درس ۳ دوازدهم)
consume	مصرف کردن (درس ۳ دوازدهم)
contain	شامل شدن (درس ۲ یازدهم)
continent	قاره (درس ۱ یازدهم)
convert	تبدیل کردن / شدن (درس ۲ دوازدهم)
cook	پختن (درس ۳ دوازدهم)
cool	خنک، خونسرد (درس ۳ دهم)
cooling	سرمایشی (درس ۳ دوازدهم)
cooperate	همکاری کردن (درس ۳ دوازدهم)
cost	قیمت داشتن، ارزش (درس ۱ یازدهم)
countless	بی شمار (درس ۱ دوازدهم)
cradle	گهواره (درس ۳ دهم)
craftsman	هنرمند، صنعتگر (درس ۳ یازدهم)
create	ساختن (درس ۲ دهم)
creative	خلاق (درس ۳ یازدهم)



crowded	شلوغ (درس ۲ دوازدهم)
cruel	ظالم (درس ۴ دهم)
cultural	فرهنگی (درس ۱ یازدهم)
culture	فرهنگ (درس ۴ دهم)
cure	درمان (درس ۲ یازدهم)
custom	رسم (درس ۳ یازدهم)
cycle	دوچرخه سواری (درس ۲ یازدهم)
d	
dangerous	خطرناک (درس ۲ دهم)
database	پایگاه داده‌ها (درس ۲ دوازدهم)
deaf	ناشنوا (درس ۱ یازدهم)
deal with	سرورکار داشتن با (درس ۳ دوازدهم)
decorative	تزیینی (درس ۳ یازدهم)
decrease	کاهش دادن (درس ۲ یازدهم)
defend	دفاع کردن (درس ۴ دهم)
definition	تعریف (درس ۲ دوازدهم)
delivery	تحویل (درس ۳ دوازدهم)
demand	تقاضا (درس ۳ دوازدهم)
depend	بستگی داشتن، وابسته بودن (درس ۳ یازدهم)
depressed	افسرده (درس ۲ یازدهم)
desert	بیابان (درس ۴ دهم)
deserve	شایسته/لائق چیزی بودن (درس ۱ دوازدهم)
describe	توصیف کردن (درس ۲ دهم)